احادیثی در فضایل خلفای راشدین

تهیه‌کننده:

احمد بن عباس بن علی

عنوان کتاب: احادیثی در فضایل خلفای راشدین

تهیه‌کننده: احمد بن عباس بن علی

موضوع: حدیث و سنت - متون احادیث - احادیث نبوی

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

ایمیل: book@aqeedeh.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه

الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا. والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه. أما بعد،

صفحات تاریخ اسلام به مشیت الله تعالی بگونه‌ای رقم زده شد که بعد از وفات رسول الله ﷺ، بهترین اصحاب او به خلافت برسند تا از اسلام نوپا در قبال اعداء الله و رسولش دفاع کنند و ایادی این معاندین را قطع نمایند. خلفای راشدین المهدیین رضی الله عنهم در انجام این وظیفه خوش درخشیدند و علاوه بر جهاد با اعداء داخلی از مرتدین و مدعیان کذاب رسالت، توانستند ملک خبیث صاحب آن یدی که رساله رسول الله ﷺ را پاره کرده بود را بر باد دهند و مردم مملکت فارس را از این یوغ ظلم و جور آزاد و رها سازند و تعالیم الهی اسلام را بر آنان عرضه دارند تا هرکس که خواهد از شرک مجوسی دست کشد و بر توحید اسلامی مشرف شود. و همین خلفای راشدین المهدیین رضی الله عنهم بودند که در زمان خلافت آنان و به امرشان هیمنه روم فرو ریخت و همانان مسلمین را برای اسقاط بنیان حکومت‌ها و حکام ظالم، متحد و جمع کردند تا ندای اسلام بر اسماع خلق عالم برسد تا بر آنان اختیار دیگری بنام اسلام در سعادت دنیوی و اخروی مهیا گردد.

حال ما قصد داریم که به شخصیت آن صالحین از بین احادیثی که درباره آنان نقل شده است معرفت یابیم و به اعمال و اقوال آنان علم پیدا کنیم. لازم الذکر است احادیثی که در باره خلفای راشدین المهدیین رضی الله عنهم روایت شده‌اند زیاد هستند ولی ما بدلیل اعتباری که کتب صحاح سته دارند إن شاء الله به نقل احادیثی از این کتب خواهیم پرداخت.

احمد بن عباس بن علی

نهم شوال هزار و چهارصد و بیست و هشت (۱۴۲۸/۱۰/۹هـ)

خلفای راشدین المهديينش

«حدثنا أَحْمَدُ بنُ حَنْبَلٍ أخبرنا الْوَلِيدُ بنُ مُسْلِمٍ أخبرنا ثَوْرُ بنُ يَزِيدَ، حدّثني خَالِدُ بنُ مَعْدَانَ، حدّثني عَبْدُالرّحْمَنِ بنُ عَمْرٍو السّلَمِيّ وَحُجْرُ بنُ حُجْرٍ قَالاَ: أَتَيْنَا الْعِرْبَاضَ بنَ سَارِيَةَ، وَهُوَ مِمَّنْ نَزَلَ فِيهِ: ﴿وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ٢٩]. فَسَلّمْنَا وَقُلْنَا أَتَيْنَاكَ زَائِرِينَ وَعَائِدِينَ وَمُقْتَبِسِينَ، فقَالَ الْعِرْبَاضُ: صَلّى بِنَا رَسُولُ الله ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ، ثُمّ أقبَلَ عَلَيْنَا فَوَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، فقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ الله كَأَنّ هَذِهِ مَوْعِظَةُ مُوَدّعٍ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا؟ فقَالَ: أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْداً حَبَشِيًّا فَإِنّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلاَفاً كَثِيراً، فَعَلَيْكُم بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ تَمَسَّكُوا بِهَا، وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الأمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ». [سُنَنُ أَبِي دَاوُد: لسُليمان بن الأشعَث السَّجِسْتَانِي، كتاب السنة، باب في لزوم السُّنة].

«از حجر بن حجر روایت شده که گفت: نزد عرباض بن ساریه آمدیم و او کسی است که آیه: ﴿وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ٩٢][1].. نازل شده است. به او سلام کردیم و گفتیم: نزد تو آمده‌ایم که تو را زیارت و عیادت کنیم و علم و حدیث اقتباس نماییم.

۱- ترجمه: «و [نیز] بر آنان که چون به نزدت آیند تا [بر مرکبی] سوارشان کنی، گویی چیزی نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم، [گناهی نیست]».

عرباض گفت: روزی رسول الله ﷺ بر ما صلات خواند بعد رو به ما کرد و ما را موعظه نمود. موعظه بلیغه‌ای که اشک را بر چشم‌ها جاری ساخت و قلب‌ها را به ترس و لرزش انداخت. شخصی گفت: یا رسول الله! این موعظه وداع است پس ما را به چه چیز امر می‌کنی؟ رسول الله ﷺ گفت: شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم و اینکه بشنوید و اطاعت کنید حتی اگر از بنده‌ای حبشی باشد. هرکس از شما زندگیش بعد از من ادامه یابد اختلاف زیادی را خواهد دید پس بر شما است (عمل به) سنت من و سنت خلفای راشدین المهدیین. به آن متمسک شوید و با دندان‌هایتان آن را بگیرید و از محدثات امور برحذر باشید که هر محدثه‌ای بدعت است و هر بدعتی ضلالت». [سُنَنُ أَبِي دَاوُد: لسُليمان بن الأشعَث السّجَسْتَاني، كتاب السنة، باب في لزوم السُّنة].

رسول الله ﷺ می‌گوید که: در اختلافات زیادی که بعد از او بروز خواهند کرد بر مسلمین است که به سنت او و سنت خلفای راشدین المهدیین عمل کنند. گرفتن با دندان کنایه از با قدرت گرفتن است و محدثه به امور جدیدی گویند که در شریعت وجود ندارد.

***

«وأخبرنا عَمْرُو بنُ عَوْنٍ أخبرنا هُشَيْمٌ عن الْعَوّامِ بنِ حَوْشَبٍ المَعْنَى جَمِيعاً عن سَعِيدِ بنِ جُمْهَانَ عن سَفِينَةَ قال: قال رَسُولُ الله ﷺ: خِلاَفَةُ النّبُوَّةِ ثَلاَثُونَ سَنَةً ثُمّ يُؤْتِي اللهُ المُلْكَ مَنْ يَشَاءُ، أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ». [سُنَنُ أَبِي دَاوُد: لسُليمَان بن الأشعَث السّجِسْتَاني، كتاب السنة، باب في الخلفاء].

«از سفینه روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: خلافت نبوت سی سال است بعد الله ملکش را بر هرکس که خواهد بدهد یا هرکس را که خواهد ملک گرداند». [سُنَنُ أَبِي دَاوُد: لسُليمَان بن الأشعَث السّجِسْتَاني، كتاب السنة،

باب في الخلفاء].

مدت خلافت خلفای راشدین المهدیین رضی الله عنهم سی سال بوده است، و حدیث بیان می‌کند که این چهار نفر خلیفه نبی صلی الله علیه وآله وسلم محسوب می‌شده‌اند. بعضی گویند که مدت کوتاه خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما نیز در این خلافت سی ساله داخل است. والله أعلم.

***

«حَدّثَنَا صَالِحُ بنُ مِسْمَارٍ المِرْوَزِيّ، حدثنا ابنُ أبي فُدَيْكٍ، عَن مُوسَى بنِ يَعْقُوبَ، عَن عُمرو بنِ سَعِيدٍ، عَن عبْدِ الرّحمَنِ بنِ حُمَيْدٍ عَن أبيهِ أَنّ سَعِيدَ بنَ زَيْدٍ حَدّثَهُ في نَفَرٍ أنّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه وسلم قالَ: عَشَرةٌ في الجنّةِ: أبُو بَكْرٍ في الجنّةِ، وَعُمَرُ في الجنَّةِ، وَعلِيٌّ وَعُثْمَانُ وَالزّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَعبْدُ الرّحْمَنِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَسَعْدُ بنُ أبي وَقّاصٍ (قالَ فَعَدّ هَؤُلاَءِ التّسْعَةَ وَسَكَتَ عَنِ العَاشِرِ) فقال القَوْمُ: نَنْشُدُكَ اللّه يا أَبَا الأعْوَرِ مَنِ العَاشِرُ؟ قالَ: نَشَدْتُمُونِي باللّه أَبُوالأعْوَرِ في الجنَّةِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله صلی الله علیه وسلم، باب مناقب عبْدِ الرّحْمَنِ بنِ عَوْفِ بنِ عَبْدِ عَوْفٍ الزهْرِيّ رضی الله عنه].

«از حمید بن عبدالرحمن از سعید بن زید روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت: ده نفر در جنت هستند: ابوبکر در جنت است و عمر در جنت است و علی و عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن و ابوعبیده و سعد بن ابی وقاص (در جنت هستند). حمید گوید: سعید بن زید این نه نفر را اسم برد و از گفتن نفر دهم ساکت شد. قوم گفتند: تو را به الله قسم می‌دهیم یا اباالأعور (سعید بن زید) نفر دهم کیست؟ گفت: مرا به الله قسم دادید. ابوالأعور در جنت است». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله صلی الله علیه وسلم، باب مناقب عبْدِ الرّحْمَنِ بنِ عَوْفِ بنِ عَبْدِ عَوْفٍ الزهْرِيّ رضی الله عنه].

این عده از اصحاب رسول الله ﷺ به عشره مبشره معروفند یعنی کسانی که رسول‌الله ﷺ آن‌ها را به جنت بشارت داده است. البته رسول الله ﷺ افراد دیگری را نیز به جنت وعده داده بود ولی در این حدیث مشخصا ده نفر را ذکر می‌کند. این ده نفر همانطور که در حدیث فوق اسم برده شده‌اند عبارتند از: ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده جراح، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید رضی الله عنهم.

ابوبکر الصدیقؓ

«قالت عائشة وأبو سعيد وابن عباسؓ: وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ». [صحيح البخاري: لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب المهاجرين وفضلهم].

«عائشه و ابوسعید و ابن عباسؓ گویند: ابوبکر همراه نبی ﷺ در غار بود».

***

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ اشْتَرَى أَبُو بَكْرٍ ؓ مِنْ عَازِبٍ رَحْلاً بِثَلاَثَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعَازِبٍ مُرِ الْبَرَاءَ فَلْيَحْمِلْ إِلَيَّ رَحْلِي. فَقَالَ عَازِبٌ لاَ حَتَّى تُحَدِّثَنَا كَيْفَ صَنَعْتَ أَنْتَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ خَرَجْتُمَا مِنْ مَكَّةَ وَالْمُشْرِكُونَ يَطْلُبُونَكُمْ قَالَ ارْتَحَلْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَأَحْيَيْنَا أَوْ سَرَيْنَا لَيْلَتَنَا وَيَوْمَنَا حَتَّى أَظْهَرْنَا وَقَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ، فَرَمَيْتُ بِبَصَرِي هَلْ أَرَى مِنْ ظِلٍّ فَآوِيَ إِلَيْهِ، فَإِذَا صَخْرَةٌ أَتَيْتُهَا فَنَظَرْتُ بَقِيَّةَ ظِلٍّ لَهَا فَسَوَّيْتُهُ، ثُمَّ فَرَشْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فِيهِ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ اضْطَجِعْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. فَاضْطَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ انْطَلَقْتُ أَنْظُرُ مَا حَوْلِي، هَلْ أَرَى مِنَ الطَّلَبِ أَحَدًا فَإِذَا أَنَا بِرَاعِي غَنَمٍ يَسُوقُ غَنَمَهُ إِلَى الصَّخْرَةِ يُرِيدُ مِنْهَا الَّذِي أَرَدْنَا، فَسَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلاَمُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُ فَعَرَفْتُهُ. فَقُلْتُ هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ قَالَ نَعَمْ. قُلْتُ: فَهَلْ أَنْتَ حَالِبٌ لَبَنًا قَالَ: نَعَمْ. فَأَمَرْتُهُ فَاعْتَقَلَ شَاةً مِنْ غَنَمِهِ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ ضَرْعَهَا مِنَ الْغُبَارِ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ كَفَّيْهِ، فَقَالَ: هَكَذَا ضَرَبَ إِحْدَى كَفَّيْهِ بِالأُخْرَى فَحَلَبَ لِي كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ، وَقَدْ جَعَلْتُ لِرَسُولِ

اللَّهِﷺ إِدَاوَةً عَلَى فَمِهَا خِرْقَةٌ، فَصَبَبْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَوَافَقْتُهُ قَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقُلْتُ اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ ثُمَّ قُلْتُ قَدْ آنَ الرَّحِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «بَلَى». فَارْتَحَلْنَا وَالْقَوْمُ يَطْلُبُونَا، فَلَمْ يُدْرِكْنَا أَحَدٌ مِنْهُمْ غَيْرُ سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ. فَقُلْتُ هَذَا الطَّلَبُ قَدْ لَحِقَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب المهاجرين وفضلهم].

«از براء بن عازب روایت شده که گفت: ابوبکرؓ از عازب، رحلی (جهاز شتر) به سیزده درهم خرید. ابوبکر به عازب گفت: به براء بگو رحل را برای من بیاورد. عازب گفت: نمی‌گویم تا اینکه بگویی تو و رسول اللهﷺ چه کردید وقتی که از مکه خارج شدید در حالی که مشرکین در طلب شما بودند؟ ابوبکر گفت: از مکه به راه افتادیم و شب را زنده داشتیم یعنی شب و روز را حرکت کردیم تا اینکه ظهر شد. به اطراف نگاه کردم تا ببینم آیا سایه‌ای برای مأوی وجود دارد. صخره‌ای را دیدم و به سمت آن حرکت کردم و محل سایه را صاف نمودم و برای نبیﷺ فراشی انداختم و به او گفتم: اضطجاع کن یا نبی الله. پس نبیﷺ اضطجاع کرد و من رفتم تا اطراف را نظاره کنم که احدی در طلب ما نیامده باشد. یک چوپانی را دیدم که گوسفندانش را به سمت صخره می‌راند و او نیز مثل ما در طلب سایه بود. از او سؤال کردم: برای چه کسی هستی‌ای غلام؟ گفت: برای رجلی از قریش. اسم او را گفت و او را شناختم و گفتم: آیا در گوسفندانت شیر وجود دارد؟ گفت: بله. گفتم: آیا برای ما شیر می‌دوشی؟ گفت: بله. به او گفتم که: گوسفندی را بگیرد بعد گفتم که: پستان گوسفند را از غبار تمیز کند بعد گفتم که: دستانش را نیز از غبار تمیز کند. گفت: هکذا، و دستش را به

دست دیگرش زد و مقداری شیر دوشید. برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظرفی قرار داده بودم که بر درش پارچه‌ای بود. بر شیر ریختم تا زیر آن خنک شود و با آن نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و دیدم که بیدار شده است. گفتم: بنوش یا رسول الله! پس نوشید تا سیر شد. گفتم: آیا زمان حرکت فرا رسیده یا رسول الله؟ گفت: بلی. حرکت کردیم و قوم (مشرکین) در طلب ما بودند ولی ما را احدی از آن‌ها نیافت غیر از سراقهٔ بن مالک بن خشعم که سوار بر اسب بود. گفتم: این مرد در طلب ما آمده و به ما رسیده یا رسول الله! گفت: محزون نباش الله با ماست».

سراقه در تعقیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر الصدیق رضی الله عنه آمد ولی اسبش تا بطن در زمین سفت فرو رفت و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواست که برایش دعا کند. با دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسب او از زمین بیرون آمد و بازگشت.

***

«حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ أَبِی الطَّیِّبِ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ مُجَالِدٍ حَدَّثَنَا بَیَانُ بْنُ بِشْرٍ عَنْ وَبَرَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ عَمَّارًا یَقُولُ رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم وَمَا مَعَهُ إِلاَّ خَمْسَةُ أَعْبُدٍ وَامْرَأَتَانِ وَأَبُو بَکْرٍ». [صحیح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعیل البخاري، کتاب المناقب، باب قول النبي صلی الله علیه و سلم: لو کنت متخذا خلیلا].

«از عمار روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زمانی دیدم که با او جز پنج مرد و دو زن و ابوبکر کس دیگری نبود».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ کَثِیرٍ أَخْبَرَنَا سُفْیَانُ حَدَّثَنَا جَامِعُ بْنُ أَبِی رَاشِدٍ حَدَّثَنَا أَبُو یَعْلَی عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِیَّةِ قَالَ قُلْتُ لأَبِی أَیُّ النَّاسِ خَیْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم قَالَ

أَبُو بَكْرٍ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ ثُمَّ عُمَرُ. وَخَشِيتُ أَنْ يَقُولَ عُثْمَانُ قُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ قَالَ: مَا أَنَا إِلاَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب الـمناقب، باب قول النبيﷺ: لو كنت متخذا خليلا].

«از محمد بن الحنفیه (پسر علی بن ابی طالب) روایت شده که گفت: به پدرم (علی بن ابی طالب) گفتم: بهترین مردم بعد از رسول اللهﷺ چه کسی است؟ او گفت: ابوبکر. گفتم: بعد چه کسی است؟ او گفت: عمر. و ترسیدم که بعد از او عثمان را بگوید پس گفتم: بعد از عمر شما هستید؟ او گفت: خیر، من کسی نیستم مگر یکی از مسلمانان».

***

«حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَاقِدٍ عَنْ بُسْرِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ عَائِذِ اللَّهِ أَبِي إِدْرِيسَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِؓ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّؓ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرَفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ. فَسَلَّمَ، وَقَالَ: إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَدِمْتُ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. ثَلاَثًا، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ فَسَأَلَ أَثَمَّ أَبُو بَكْرٍ فَقَالُوا لاَ. فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهُ النَّبِيِّﷺ يَتَمَعَّرُ حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ. فَقَالَ النَّبِيُّﷺ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ. وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِي صَاحِبِي. مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب الـمناقب، باب قول النبيﷺ: لو كنت متخذا خليلا].

«از ابی درداء رضی الله عنه روایت شده که گفت: نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلم جلوس کرده بودیم که ابوبکر آمد در حالی که یک طرف لباسش را گرفته بود و زانویش معلوم بود. نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: هم صحبت شما مخاصمه کرده است. او سلام کرد و گفت: بین من و ابن خطاب مسأله‌ای بوجود آمد و بر او غضبناک شدم و از او تقاضای عفو نمودم ولی قبول نکرد پس نزد تو آمدم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: الله تو را مغفرت کرده یا ابابکر. و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد. بعد عمر نادم شد و به منزل ابی بکر رفت و سؤال کرد که آیا ابوبکر در خانه هست؟ گفتند: نه. پس نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سلام کرد. رنگ نبی صلی الله علیه و آله و سلم تغییر کرد بطوریکه ابوبکر شفقت ورزید. پس زانوهایش را خم کرد و گفت: یا رسول الله! من ظلم کرده‌ام و این را دو مرتبه گفت. نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: الله مرا بر شما مبعوث کرد و گفتید: دروغ می‌گوید ولی ابوبکر گفت: راست می‌گوید و بر من در نفس و مالش مواسات ورزید. آیا هم صحبت مرا برای من ترک می‌کنید؟ و این را دو مرتبه تکرار کرد. و ابوبکر بعد از آن اذیت نشد».

***

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مَالِكٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَأَتَى النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ، فَقَالُوا: أَلاَ تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم وَبِالنَّاسِ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم وَالنَّاسَ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ قَالَتْ فَعَاتَبَنِي، وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلاَ يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلاَّ مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم عَلَى فَخِذِي، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و سلم حَتَّى أَصْبَحَ

عَلَى غَيْرِ مَاءٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ، فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ مَا هِىَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِى بَكْرٍ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِى كُنْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْنَا الْعِقْدَ تَحْتَهُ».[صحيح البخاري لأبي عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبيﷺ: لو كنت متخذا خليلا].

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که گفت: در بعضی از اسفار رسول اللهﷺ خارج شدیم تا اینکه به بیداء یا به ذات الجیش رسیدیم که گردنبند من گم شد. رسول اللهﷺ و مردم در طلب آن برآمدند در حالی که بر آبی (برکه یا چاهی) نبودند و همراهشان آب هم نبود. مردم نزد ابابکر آمدند و گفتند: آیا می‌بینی که عائشه چه می‌کند؟ رسول اللهﷺ و مردم را نگاه داشته در حالی که بر آبی نیستند و آبی هم ندارند. ابوبکر آمد در حالی که رسول اللهﷺ سرش را بر ران من گذاشته و خوابیده بود. ابوبکر گفت: رسول اللهﷺ و مردم را حبس کرده‌ای در حالی که بر آبی نیستند و آبی هم ندارند. او مرا معاتبه کرد و آنچه را الله خواست گفت و بر خاصره من زد. چیزی مرا از تحرک باز نداشت الا مکان رسول اللهﷺ که سرش بر ران من بود. رسول اللهﷺ خوابید تا اینکه صبح شد و آبی هم نبود پس الله آیه تیمم را نازل کرد. أسید بن حضیر گفت: یا آل ابی بکر! این اولین برکت شما نبوده است. ما شتر را بلند کردیم و گردنبند را در زیر آن یافتیم».

***

«حَدَّثَنِى مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه حَدَّثَهُمْ أَنَّ النَّبِىَّ ﷺ صَعِدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَفَ بِهِمْ فَقَالَ: اثْبُتْ أُحُدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِىٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبيﷺ: لو كنت

متخذا خليلا].

«از انس بن مالکرضي الله عنه روایت شده که گفت: روزی رسول اللهصلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان از کوه احد بالا می‌رفتند که کوه شروع به لرزیدن کرد. رسول اللهصلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ثابت باش‌ای احد که بر روی تو نبی و صدیق و دو شهید قرار دارند». منظور از صدیق ابوبکر الصدیقرضي الله عنه است و منظور از دو شهید عمر و عثمان رضي الله عنهما هستند.

***

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ عَنِ الأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِﷺ قَالَ: رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِي عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ فَقَالَ: أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبيﷺ: لو كنت متخذا خليلا].

«از عروة بن الزبیر روایت شده که گفت: از عبدالله بن عمرو درباره شدیدترین عملی که مشرکین بر رسول اللهصلی الله علیه وآله وسلم اعمال کردند سوال کردم. او گفت: عقبه بن ابی معیط را دیدم که به سمت رسول اللهصلی الله علیه وآله وسلم آمد در حالی که ایشان نماز می‌خواندند و ردای خود را بر گردن رسول اللهصلی الله علیه وآله وسلم انداخت و و آن را به شدت کشید که ابوبکر آمد و شر او را از رسول اللهصلی الله علیه وآله وسلم دفع کرد و گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است و با بیناتی از جانب پروردگارتان بسوی شما آمده است؟».

***

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: كُنَّا نُخَيِّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَنُخَيِّرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، ثُمَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رضی الله عنهم». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب فضل أبي بكر بعد النبي ﷺ].

«از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که گفت: ما در زمان نبی ﷺ ابوبکر را خیر (بهترین) مردم می‌دانستیم بعد عمر بن الخطاب را بعد عثمان بن عفان رضی الله عنهم را».

***

«حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَعَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الدَّارِمِيُّ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا وَقَالَ الآخَرَانِ حَدَّثَنَا حَبَّانُ بْنُ هِلاَلٍ حَدَّثَنَا هَمَّامٌ حَدَّثَنَا ثَابِتٌ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ حَدَّثَهُ قَالَ نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِي الْغَارِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمَيْهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضی الله عنه].

«از ابوبکر صدیق روایت شده که گفت: وقتی در غار بودیم به قدمهای مشرکین که نزدیک سرهای ما (او و رسول الله ﷺ) بود نگاه کردم و گفتم: یا رسول الله! اگر آن‌ها (مشرکین) به پاهای خود نظر افگنند ما را خواهند دید. پس رسول الله ﷺ فرمودند: ای ابابکر درباره دو نفری که الله سوم آن‌ها باشد چه گمان برده‌ای؟».

***

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ حَدَّثَنَا مَعْنٌ حَدَّثَنَا مَالِكٌ عَنْ أَبِي النَّضْرِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: عَبْدٌ خَيَّرَهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ. فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَبَكَى فَقَالَ فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا. قَالَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخَيَّرُ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا بِهِ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلاَمِ لاَ تُبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلاَّ خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه].

«از ابوسعید الخدری روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر فرمودند: بنده‌ای است که الله او را بین زیبایی‌های دنیا و آنچه نزد اوست مختار گردانیده و آن بنده آنچه را که نزد الله است انتخاب نموده است. پس ابوبکر شروع به گریستن کرد و باز هم گریست. آنگاه گفت: پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله. ابوسعید گوید: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم همان بنده‌ای بود که مختار شده بود و ابوبکر عالمترین فرد بین ما در فهم این قول بود. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بدرستیکه بخشنده‌ترین مردم به من در ثروت و مصاحبت همانا ابوبکر است و اگر می‌خواستم خلیلی را برای خود برگزینم، او ابوبکر می‌بود و لیکن برادری اسلام. خانه‌ای نماند که در آن به مسجد باز شود إلا درب خانه ابوبکر».

ابوبکر الصدیق رضي الله عنه شخصی بود که تمام ثروت خود را در راه گسترش اسلام خرج کرد بطوریکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در پایان عمرش و وقتی خبر از قریب بودن وفات خود می‌دهد کارنامه ابوبکر الصدیق رضي الله عنه را در طول رسالت

خویش چنین بیان می‌کند که ثروت هیچ شخصی در راه اسلام مثل ثروت ابوبکر الصدیق ﷛ مفید و نافع نبوده و مصاحبت او نیز برای رسول الله ﷺ نسبت به سایر اصحاب چنین بوده است. این کارنامه را می‌توان از ابتدای رسالت تا انتهای آن محسوب کرد زیرا ابوبکر الصدیق ﷛ در همان اوایل رسالت به اسلام گروید و تا وفات رسول الله ﷺ در رکاب او بود.

***

«حدّثنا مُحَمّدُ بْنُ بَشّارٍ الْعَبْدِي. حَدّثَنَا مُحَمّدُ بْنُ جَعْفَرٍ. حَدّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ. قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللّه بْنَ أَبِي الْهُذَيلِ يحَدّثُ عَنْ أَبِي الأَحْوَصِ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللّه بْنَ مَسْعُودٍ يحَدّثُ عَنِ النّبِي ﷺ أَنّهُ قَالَ: لَوْ كُنْتُ مُتّخِذاً خَلِيلاً لاَتّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً. وَلَكِنّهُ أَخِي وَصَاحِبِي. وَقَدِ اتّخَذَ اللّه، عَزّ وَجَلّ، صَاحِبَكُمْ خَلِيلاً». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷢، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷛].

«از عبد الله بن مسعود روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: اگر می‌خواستم خلیلی برای خود برگزینم، همانا ابوبکر را انتخاب می‌کردم و لیکن او برادر و هم صحبت من است و بدرستیکه الله ﷻ هم صحبت شما (ابوبکر) را خلیل خود قرار داده‌است».

***

«حدّثنا مُحَمّدُ بْنُ الْمُثَنّى وَابْنُ بَشّارٍ (وَاللّفْظُ لاِبْنِ الْمُثَنّى) قَالاَ: حَدّثَنَا مُحَمّدُ بْنُ جَعْفَرٍ. حَدّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي إِسْحَقَ، عَنْ أَبِي الأَحْوَصِ، عَنْ عَبْدِ اللّه، عَنِ النّبِي ﷺ أَنّهُ قَالَ: لَوْ كُنْتُ مُتّخِذاً مِنْ أُمّتِي أَحَداً خَلِيلاً لاَتّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ».

[صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه].

«از عبد الله (ابن مسعود) روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: اگر می‌خواستم از امتم یک نفر را برای خود خلیل گیرم، همانا ابوبکر را برمی گزیدم».

***

«حدّثنا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيبَةَ وَ زُهَيرُ بْنُ حَرْبٍ وَ إِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (قَالَ إِسْحَقُ: أَخْبَرَنَا. وَقَالَ الآخَرَانِ: حَدّثَنَا) جَرِيرٌ عَنْ مُغِيرةَ، عَنْ وَاصِلِ بْنِ حيانَ، عَنْ عَبْدِ اللّه بْنِ أَبِي الْهُذَيلِ، عَنْ أَبِي الأَحْوَصِ، عَنْ عَبْدِ اللّه، عَنْ النّبِي صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَوْ كُنْتُ مُتّخِذاً مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ خَلِيلاً، لاَتّخَذْتُ ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ خَلِيلاً. وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللّه». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه].

«از عبد الله بن مسعود روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: اگر می‌خواستم از اهل زمین کسی را خلیل گیرم، ابوبکر بن ابی قحافه را برمی گزیدم و لیکن هم صحبت شما (ابوبکر) خلیل الله است».

***

«حدّثنا يحْيَ بْنُ يحْيَ. أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللّه عَنْ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ. أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ أَنّ رَسُولَ اللّه صلى الله عليه وسلم بَعَثَهُ عَلَىَ جَيشِ ذَاتِ السّلاَسِلِ. فَأَتَيتُهُ فَقُلْتُ: أَي النّاسِ أَحَبّ إِلَيكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ قُلْتُ: مِنَ الرّجَالِ؟ قَالَ: أَبُوهَا قُلْتُ: ثُمّ مَنْ؟ قَالَ: عُمَرُ فَعَدّ رِجَالاً». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل أبي بكر

الصديقﷺ].

«از عمرو بن العاص روایت شده که گفت: رسول اللهﷺ مرا به فرماندهی سپاه برای جنگ ذات السلاسل انتخاب کرد. بعد از بازگشت خدمت ایشان رسیده و عرض کردم: کدامیک از مردم بیشتر مورد علاقه شماست؟ فرمودند: عایشه. گفتم: از مردان چه کسی؟ فرمودند: پدر عایشه. گفتم: بعد از او چه کسی؟ فرمودند: عمر. و (بعد از آن) افرادی را (به ترتیب) نام بردند».

***

«وحدّثني الْحَسَنُ بْنُ عَلِي الْحُلْوَانِي حَدّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ عَنْ أَبِي عُمَيسٍ. وَحَدّثَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيدٍ (وَاللّفْظُ لَهُ). أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ أَخْبَرَنَا أَبُو عُمَيسٍ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيكَةَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ وَسُئِلَتْ: مَنْ كَانَ رَسُولُ اللّهﷺ مُسْتَخْلِفاً لَوِ اسْتَخْلَفَهُ؟ قَالَتْ: أَبُو بَكْرٍ. فَقِيلَ لَهَا: ثُمّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ؟ قَالَتْ: عُمَرُ. ثُمّ قِيلَ لَهَا: مَنْ بَعْدَ عُمَرَ؟. قَالَتْ: أَبُو عُبَيدَةَ بْنُ الْجَرّاحِ. ثُمّ انْتَهَتْ إِلَىَ هَذَا». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةﷺ، باب من فضائل أبيبكر الصديقﷺ].

«از ابن ابی ملیکه روایت شده که گفت: از عایشه سوال شد: اگر قرار می‌بود که رسول اللهﷺ شخصی را برای جانشینی خود انتخاب می‌کردند او چه کسی می‌بود؟ پاسخ داد: ابوبکر. پس دوباره از او سوال شد: بعد از ابوبکر چه کسی؟ او پاسخ داد: عمر. باز به او گفته شد: بعد از عمر چه کسی؟ او پاسخ داد: ابو عبیده بن جراح. سپس صحبت در اینجا پایان گرفت».

***

«حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ فَلَمْ أَجِدْكَ قَالَ أَبِي كَأَنَّهَا تَعْنِي الْمَوْتَ. قَالَ فَإِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةرضی‌الله‌عنهم، باب من فضائل أبي‌بكر الصديقرضی‌الله‌عنه].

«از جبیر بن مطعم روایت شده که گفت: زنی از رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سوالی کرد و رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او گفتند دوباره به پیش او بازگردد. آن زن گفت: یا رسول الله! اگر باز گردم و شما را نیابم چطور؟ که منظور آن زن وفات رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: اگر مرا نیافتی نزد ابوبکر برو».

***

«حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ «ادْعِى لِي أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكِ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَيَقُولَ قَائِلٌ أَنَا أَوْلَى. وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلاَّ أَبَا بَكْرٍ»». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةرضی‌الله‌عنهم، باب من فضائل أبي‌بكر الصديقرضی‌الله‌عنه].

«از عایشهرضی‌الله‌عنها روایت شده که گفت: رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آخرین بیماریش به من گفت: به ابوبکر و برادرت بگو که پیش من آیند تا نوشته‌ای برایشان بنویسم. چون می‌ترسم کسانی که به خلافت اشتیاق دارند بگویند که: من به خلافت شایسته‌تر هستم در حالیکه الله و مؤمنین از این کار ابا دارند و به

کسی جز ابوبکر راضی نخواهند شد».

***

«حدّثنا مُحَمّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ الْمَكّي. حَدّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْفَزَارِي عَنْ يزِيدَ (وَهُوَ ابْنُ كَيسَانَ)، عَنْ أَبِي حَازِمٍ الأَشْجَعِي، عَنْ أَبِي هُرَيرَةَ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّه ﷺ: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمُ الْيوْمَ صَائِماً؟» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا. قَالَ: «فَمَنْ تَبِعَ مِنْكُمُ الْيوْمَ جَنَازَةً؟» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا. قَالَ: «فَمَنْ أَطْعَمَ مِنْكُمُ الْيوْمَ مِسْكِيناً؟» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا. قَالَ: «فَمَنْ عَادَ مِنْكُمُ الْيوْمَ مَرِيضاً؟» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللّه ﷺ: مَا اجْتَمَعْنَ فِي امْرِئٍ إِلاّ دَخَلَ الْجَنّةَ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبيبكر الصديق رضی الله عنه].

«از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: چه کسی از شما امروز روزه است؟ ابوبکر پاسخ داد: من. رسول الله ﷺ فرمودند: چه کسی از شما امروز در تشییع و متابعت جنازه‌ای شرکت داشته است؟ ابوبکر گفت: من. رسول الله ﷺ فرمودند: چه کسی از شما امروز مسکینی را اطعام کرده است؟ ابوبکر گفت: من. رسول الله ﷺ فرمودند: چه کسی از شما امروز مریضی را عیادت کرده است؟ ابوبکر گفت: من. رسول الله ﷺ فرمودند: این صفات و فضایل در کسی جمع نمی‌شوند مگر اینکه آن شخص مستحق جنت (بهشت) باشد».

***

«حَدَّثَنِي أَبُو الطَّاهِرِ أَحْمَدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ سَرْحٍ وَحَرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى قَالاَ أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي يُونُسُ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «بَيْنَمَا رَجُلٌ

يَسُوقُ بَقَرَةً لَهُ قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا الْتَفَتَتْ إِلَيْهِ الْبَقَرَةُ فَقَالَتْ إِنِّى لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا وَلَكِنِّى إِنَّمَا خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ ». فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. تَعَجُّبًا وَفَزَعًا. أَبَقَرَةٌ تَكَلَّمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّى أُومِنُ بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضی الله عنه].

«از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مردی با بارش سوار بر گاوی بود که آن گاو به آن مرد نگاه کرد و گفت: من برای این کار خلق نشده‌ام و برای کار بر روی زمین (از شخم و آبیاری و غیره) آفریده شده‌ام. پس مردم با تعجب و حیرت گفتند: سبحان الله، آیا گاو هم تکلم می‌کند؟ پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بدرستیکه من به آن ایمان دارم و ابوبکر و عمر هم (به آن ایمان دارند)».

***

«قَالَ أَبُو هُرَيرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللّه ﷺ: بَينَا رَاعٍ فِي غَنَمِهِ، عَدَا عَلَيهِ الذّئْبُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً. فَطَلَبَهُ الرّاعِي حَتّىَ اسْتَنْقَذَهَا مِنْهُ. فَالْتَفَتَ إِلَيهِ الذّئْبُ فَقَالَ لَهُ: مَنْ لَهَا يوْمَ السّبُعِ، يوْمَ لَيسَ لَهَا رَاعٍ غَيرِي؟ فَقَالَ النّاسُ: سُبْحَانَ اللّه. فَقَالَ رَسُولُ اللّه ﷺ: فَإِنّي أُومِنُ بِذَلِكَ. أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضی الله عنه].

«از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چوپانی در بین گوسفندانش مشغول کار خود بود که گرگی به گله حمله کرد و گوسفندی را گرفت. چوپان به سمت گرگ حرکت کرد و گوسفند را نجات داد. پس گرگ

به چوپان نگاه کرد و گفت: در روز سبع که چوپانی جز من نیست وضع چگونه خواهد بود؟ مردم گفتند: سبحان الله. رسول الله ﷺ فرمودند: من به آن ایمان دارم. من و ابوبکر و عمر».

احتمالا در دو حدیث فوق از تمثیل استفاده شده است. شاید منظور از گرگ افرادی باشند که برای جامعه مسلمین مثل گرگ به گله هستند و چوپان امیری است که مردم را از شر آن‌ها نجات می‌دهد ولی با گذر زمان همان گرگ‌ها که دشمن جان و مال مردم بودند به حکومت برسند مثل اینکه گرگی بر گله چوپانی کند و وضع چنین مردمی مشخص خواهد بود.

شاید منظور رسول الله ﷺ این است که ابوبکر و عمر به اموری که من در قولم مطرح کردم علم دارند یا اینکه چنان به رسالت من ایمان دارند که یقین دارند اقوالی که من می‌گویم بر حق هستند والله أعلم.

***

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّوْرَقِيُّ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْجُرَيْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ قُلْتُ لِعَائِشَةَ: أَيُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ: أَبُو بَكْرٍ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَتْ: عُمَرُ. قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَتْ: ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: فَسَكَتَتْ».[سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه وَاسْمُهُ عَبْدُ اللهِ بنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ].

«از عبدالله بن شقیق روایت شده که گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: کدام یک از اصحاب رسول الله ﷺ را ایشان بیشتر دوست داشتند؟ او گفت: ابوبکر را. گفتم: بعد از او چه کسی را؟ او گفت: عمر را. گفتم: بعد از او چه

کسی را؟ او گفت: سپس ابوعبیدة بن الجراح را. گفتم: سپس چه کسی را؟ که او ساکت ماند».

***

«حَدّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بنُ سَعِيدٍ الجَوْهَرِي حدثنا إِسْمَاعيلُ بنُ أَبِي أُوَيْسٍ عَن سُلَيْمَانَ بن بِلاَلٍ عَن هِشَامِ بنِ عُرْوَةَ عَن أَبِيهِ عَن عَائِشَةَ عَن عُمَرَ بنِ الخَطّابِ قالَ: أَبُو بَكْرٍ سَيّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبّنَا إلى رَسُولِ اللّهﷺ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب أبي بكر الصديقؓ وَاسْمُهُ عَبْدُ اللهِ بنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ].

«از عایشهؓ روایت شده که عمر بن الخطاب گفت: ابوبکر سید ما و بهترین ما و مورد محبت ترین اصحاب نزد رسول اللهﷺ بود».

***

«حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى الْقَطَّانُ الْبَغْدَادِيُّ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ أَبِي الأَسْوَدِ حَدَّثَنِي كَثِيرٌ أَبُو إِسْمَاعِيلَ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ التَّيْمِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِﷺ قَالَ لأَبِي بَكْرٍ «أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمرؓ].

«از ابن عمرؓ روایت شده که رسول اللهﷺ به ابوبکر فرمودند: تو هم صحبت من در حوض کوثر هستی (همانطور که) هم صحبت من در غار بودی».

***

«حَدّثَنَا أبُو مُوسَى إِسْحَاقُ بنُ مُوسَى الأَنْصَارِيّ حدثنا مَعْنٌ هُوَ ابنُ عِيسَى حدثنا مَالِكُ بنُ أَنَسٍ، عَن هِشَامِ بنِ عُرْوَةَ، عَن أبِيهِ، عَن عَائِشَةَ أَنّ النّبِيّ ﷺ قالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلّ بالنّاسِ». فقالَتْ عائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللّه إِنّ أبَا بَكْرٍ إِذَا قامَ مَقَامَكَ لَمْ يُسْمِعِ النّاسَ مِنَ البُكَاءِ فأْمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلّ بالنّاسِ، قالَتْ: فقالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلّ بالنّاسِ، قالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ: إنّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قامَ في مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النّاسِ مِنَ البُكاءِ، فأمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلّ بالنّاسِ فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ، فقالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: «إنّكُنّ لأَنْتُنّ صَوَاحِبات يُوسُفَ، مُرُوا أبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلّ بالنّاسِ»، فقالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لأُصِيب مِنْكِ خَيْراً».[سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب أبي بكر الصديق رضی الله عنه وَاسْمُهُ عَبْدُ اللهِ بنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ].

«از عایشه رضی الله عنها روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به ابوبکر بگویید که بر مردم نماز بخواند. عایشه گفت: یا رسول الله! ابابکر اگر در جایگاه شما قرار گیرد مردم به علت گریه او نماز را نخواهند شنید پس عمر را بگویید که بر مردم امامت کند. ایشان فرمودند: به ابوبکر بگویید که بر مردم نماز گزارد. عایشه گوید: به حفصه گفتم که: به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بگوید: اگر ابابکر در جایگاه او در امامت نماز قرار گیرد مردم به علت گریه ابوبکر چیزی نخواهند شنید پس عمر را برای نماز بفرستند. حفصه این کار را انجام داد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شما مثل هم صحبتان یوسف هستید، به ابوبکر بگویید بر مردم نماز گزارد. حفصه به عایشه گفت: خیری از تو به من نمی‌رسد».

ابوبکر رضی الله عنه شخصی رقیق القلب بود و به علت خضوع در نماز می‌گریست و به این دلیل عایشه رضی الله عنها اصرار داشت که عمر رضی الله عنه امامت نماز را در زمان بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عهده گیرد ولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر امامت

ابوبکرﷺ بر مردم بسیار مصر بودند و شاید این اصرار به این دلیل بود که کسی را بهتر از ابوبکرﷺ در غیاب خود برای امامت نماز تشخیص ندادند. والله أعلم.

***

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الأَنْصَارِيُّ حَدَّثَنَا مَعْنٌ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِىَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاَةِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الصَّلاَةِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مَا عَلَى مَنْ دُعِىَ مِنْ هَذِهِ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ كُلِّهَا قَالَ: نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ».[سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ باب مناقب أبي بكر الصديقﷺ وَاسْمُهُ عَبْدُ اللهِ بنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ].

«از ابی هریرهﷺ روایت شده که رسول اللهﷺ فرمودند: هرکس که از دو صنف در راه الله انفاق نماید در جنت ندا داده می‌شود که این است عملی نیکو. پس هرکس که اهل نماز باشد از باب نماز خوانده می‌شود و هرکس که اهل جهاد باشد از باب جهاد و هرکس که اهل صدقه باشد از باب صدقه و هرکس که اهل صیام (روزه) باشد از باب ریان (اسم بابی که اهل صیام از آن دعوت به جنت می‌شوند) خوانده خواهد شد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایتان باد! آیا ضرورتی دارد که کسی حتما از یک باب دعوت شود و آیا ممکن است که کسی از همه ابواب خوانده شود؟ ایشان فرمودند: بله و آرزو دارم که تو یکی از آن‌ها باشی».

منظور از اهل نماز یا اهل صیام و جهاد و غیره این است که شخصی علاوه بر فرضیات، به مستحبات نیز زیاد پرداخته باشد و مثلا نمازهای نافله زیاد خوانده یا روزه غیر واجب زیاد گرفته یا بسیار در جهاد شرکت کرده باشد زیرا اگر منظور از اهل نماز کسانی باشند که فقط نمازهای یومیه خود را بجا آورند در آن صورت اهل نماز شامل همه مسلمین خواهد شد و تمایزی وجود نخواهد داشت.

از آنجا که ابوبکر صدیقس در انجام اعمال نیکو بسی پیشی گیرنده و ساعی بود رسول اللهص آرزو می‌کند که او از همه ابواب فرا خوانده شود.

***

«حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَزَّازُ الْبَغْدَادِيُّ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَتَصَدَّقَ فَوَافَقَ ذَلِكَ عِنْدِي مَالاً فَقُلْتُ الْيَوْمَ أَسْبِقُ أَبَا بَكْرٍ إِنْ سَبَقْتُهُ يَوْمًا قَالَ: فَجِئْتُ بِنِصْفِ مَالِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «مَا أَبْقَيْتَ لأَهْلِكَ». قُلْتُ مِثْلَهُ وَأَتَى أَبُو بَكْرٍ بِكُلِّ مَا عِنْدَهُ فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَبْقَيْتَ لأَهْلِكَ». قَالَ: أَبْقَيْتُ لَهُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قُلْتُ: وَاللَّهِ لاَ أَسْبِقُهُ إِلَى شَيْءٍ أَبَدًا».[سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر ب].

«از عمر بن الخطابس روایت شده که گفت: رسول اللهص ما را به دادن صدقه امر نمودند و اتفاقا نزد من در آن هنگام مالی بود پس با خود گفتم: امروز از ابوبکر سبقت می‌گیرم و اگر قرار باشد سبقت بگیرم امروز همان روز است و با نصف مال خود آمدم که رسول اللهص فرمودند: چقدر برای اهلت باقی گذاشتی؟ گفتم: به همین مقدار. و ابوبکر با همه مالش آمد

و رسول اللهﷺ فرمودند: ای ابابکر! چقدر برای اهلت باقی گذاشتی؟ او گفت: الله و رسولش را نزد آن‌ها باقی گذاشتم. با خود گفتم: والله دیگر نخواهم توانست ابداً در چیزی از ابوبکر سبقت گیرم».

***

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ وَالأَعْمَشِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ صُهْبَانَ وَابْنِ أَبِي لَيْلَى وَكَثِيرٍ النَّوَّاءِ كُلِّهِمْ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا».[سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب أبي بكر الصديقﷺ وَاسْمُهُ عَبْدُ اللهِ بنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ].

«از ابی سعید (الخدری)ﷺ روایت شده که رسول اللهﷺ گفت: اهل درجات العلیَ را اشخاصی که تحتشان هستند مثل نجم طالع در افق سماء رؤیت می‌کنند و ابا بکر و عمر از آن‌ها (یعنی از اهل درجات العلیَ) هستند و افضلند».

اهل درجات العلی یعنی اشخاصی که دارای درجه و مرتبه علیا و بزرگ هستند و به قولی بلندمرتبه می‌باشند. رسول اللهﷺ بیان می‌کند که تفاوت درجه این افراد با افراد معمولی به مقدار فاصله نجم تا سطح ارض است یا به قول عامیانه تفاوت آن‌ها از آسمان تا زمین است. رسول اللهﷺ می‌گوید که: در بین اهل درجات العلی نیز ابوبکر و عمر دارای درجه‌ای علیا هستند.

***

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا مَحْبُوبُ بْنُ مُحْرِزٍ الْقَوَارِيرِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ يَزِيدَ الأَوْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا لأَحَدٍ عِنْدَنَا

يَدٌ إِلاَّ وَقَدْ كَافَيْنَاهُ مَا خَلاَ أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا يَدًا يُكَافِئُهُ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا نَفَعَنِي مَالُ أَحَدٍ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً أَلاَ وَإِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ».[سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب أبي بكر الصديق رضی الله عنه وَاسْمُهُ عَبْدُ اللهِ بنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ].

«از ابی هریره روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: برای احدی نزد ما یدی نیست الا اینکه آن را جزا و پاداش داده باشیم إلا ابابکر که برای او یدی است که الله در یوم القیامه آن را جزا و پاداش می‌دهد. مال و ثروت احدی مثل ثروت ابی بکر برای من نفع نداشت و اگر قصد داشتم خلیلی برای خود انتخاب کنم، ابابکر را خلیل می‌گرفتم و بدرستیکه هم صحبت شما خلیل الله است».

در احادیث قبلی نیز ذکر شده بود که ابوبکر الصدیق رضی الله عنه بخشنده‌ترین مردم نسبت به رسول الله ﷺ از نظر ثروت بود.

***

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْبَزَّارُ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ زَائِدَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ رِبْعِيٍّ هُوَ ابْنُ حِرَاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضی الله عنهما].

«از حذیفه بن یمان روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: بعد از من به ابی بکر و عمر اقتدا کنید».

***

«حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الأُمَوِيُّ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ سَالِمٍ أَبِى الْعَلاَءِ الْمُرَادِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ هَرِمٍ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم فَقَالَ: «إِنِّى لاَ أَدْرِى مَا بَقَائِى فِيكُمْ فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِى». وَأَشَارَ إِلَى أَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله صلی الله علیه وسلم باب في مناقب أبي بكر وعمر رضی الله عنهما].

«از حذیفه رضی الله عنه روایت شده که گفت: نزد نبی صلی الله علیه و آله وسلم جلوس کرده بودیم که گفت: من نمی‌دانم که چقدر بین شما باقی می‌مانم پس به اشخاصی که بعد از من می‌آیند اقتدا کنید و به ابی بکر و عمر اشاره کرد».

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در این حدیث بیان می‌کند که بعد از وفاتش مسلمین به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اقتدا نمایند.

***

«حَدّثَنَا عَلِيّ بنُ حُجْرٍ حدثنا الْوَلِيدُ بنُ مُحَمّدٍ المُوقَرِيّ عَن الزّهْرِيّ عَن عَلِيّ بنِ الْحُسَيْنِ عَن عَلِيّ بنِ أَبي طالِبٍ قال: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللّه صلی الله علیه وسلم إذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فقالَ رسولُ اللّه صلی الله علیه وسلم «هَذَانِ سَيّدا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنّةِ مِنَ الأوّلِينَ والآخِرِينَ إلاّ النّبِيّينَ والْـمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ لا تُخْبِرْهُمَا». [سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله صلی الله علیه وسلم باب في مناقب أبي بكر وعمر رضی الله عنهما].

«از علی بن ابی طالب روایت شده که گفت: در معیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بودم که ابوبکر و عمر ظاهر شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت: این دو سید کهول (میانسالان) اهل جنت از اولین و آخرین إلا نبیین و مرسلین هستند. یا علی! آن‌ها را به این مطلع مکن».

***

«حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الأَشَجُّ حَدَّثَنَا عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْجُرَيْرِيِّ

عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ: أَبُو بَكْرٍ أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از ابی سعید الخدری رضي الله عنه روایت شده که ابوبکر می‌گفت: آیا من به امر خلافت احق الناس نیستم؟ آیا من اولین شخصی نبودم که مسلمان شدم؟ آیا من این کار و آن کار را انجام ندادم؟»

***

«حَدّثَنَا مَحْمُودُ بنُ غَيْلانَ حدثنا أَبُو دَاوُدَ حدثنا الْحَكَمُ بنُ عَطِيّةَ، عَن ثابِتٍ، عَن أَنْسٍ أنّ رَسُولَ اللّه ﷺ كَانَ يَخْرُجُ عَلَى أَصْحَابِهِ مِنَ المُهَاجِرِينَ والأنْصَارِ وَهُمْ جُلُوسٌ وَفِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَلاَ يَرْفَعُ إِلَيْهِ أحَدٌ مِنْهُمْ بَصَرَهُ إلاّ أبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فإنّهُمَا كَانَا يَنْظُرَانِ إلَيْهِ وَيَنْظُرُ إلَيْهِمَا، وَيَتَبَسّمَانِ إِلَيْهِ وَيَتَبَسّمُ إِلَيْهِمَا». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از انس رضي الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر اصحابش از مهاجرین و انصار در حالی که جلوس کرده بودند خارج می‌شد و احدی بصرش را به سمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بلند نمی‌کرد إلا ابی بکر و عمر که به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نظاره می‌کردند و او نیز به آن‌ها نظاره می‌کرد و آن دو بر او تبسم می‌کردند و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به آن دو تبسم می‌نمود».

***

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْلَمَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ

وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِهِ وَالآخَرُ عَنْ شِمَالِهِ وَهُوَ آخِذٌ بِأَيْدِيهِمَا وَقَالَ: هَكَذَا نُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در یومی داخل مسجد شد در حالیکه ابوبکر و عمر در معیت او و در طرف راست و چپ او بودند و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ید آن‌ها را گرفته بود. نبی گفت: هکذا یوم القیامه مبعوث خواهیم شد (یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در معیت ابوبکر و عمر)».

***

«حَدّثَنَا يُوسُفُ بنُ مُوسَى القَطّانُ البَغْدَادِيّ حدثنا مَالِكُ بنُ إِسمَاعِيلَ عن مَنْصُورِ بنِ أبِي الأَسْوَدِ قالَ حَدثني كَثِيرٌ أبُو إسمَاعِيلَ عَن جميعِ بنِ عُمَيْرٍ التّيْمِيّ عَن ابنِ عُمَرَ: أَنّ رَسُولَ اللّه ﷺ قالَ لأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ، وَصَاحِبِي في الغَارِ».[سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به ابی بکر گفت: تو هم صحبت من در حوض (کوثر) هستی همانطور که هم صحبت من در غار بودی».

***

«حَدّثَنَا قُتَيْبَةُ، حدثنا ابنُ أَبِي فُدَيْكٍ، عَن عَبْدِ العَزِيزِ بنِ المُطّلبِ، عَن أبيهِ، عَن جَدّهِ، عَن عَبْدِ اللّه بنِ حَنْطَبٍ: أنّ النّبيّ ﷺ رَأى أَبَا بَكْرٍ وعُمَرَ فقالَ: «هَذَانِ السّمْعُ والبَصَرُ».[سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از عبدالله بن حنطب روایت شده که نبیﷺ ابابکر و عمر را رؤیت کرد و گفت: این دو سمع و بصر هستند».

احتمالا به خاطر اهمیت این دو عضو در بدن، رسول اللهﷺ به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سمع و بصر گفته است و شاید منظور رسول اللهﷺ سمع و بصر بودن آن دو در بدنه دین باشد والله تعالی أعلم.

***

«حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بَشِيرٍ عَنْ عِيسَى بْنِ مَيْمُونٍ الأَنْصَارِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: لاَ يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّهُمْ غَيْرُهُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که رسول اللهﷺ گفت: شایسته نیست برای قومی که ابوبکر در بین آن‌ها حاضر باشد غیر او امامت نماید».

***

«حَدّثَنَا مُحَمّدُ بنُ حُمَيْدٍ حدثنا إِبْرَاهِيمُ بنُ المُخْتَارِ عَن إِسْحَاقَ بنِ رَاشِدٍ عَن الزّهْرِيّ عَن عُرْوَةَ عَن عَائِشَةَ: أنّ النّبِيّ ﷺ أَمَرَ بِسَدّ الأبْوَابِ إلاّ بَابَ أَبِي بَكْرٍ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که گفت: نبیﷺ به سد ابواب إلا باب ابی بکر (به مسجد) امر کرد».

در حدیثی که قبلا به آن اشاره شد نیز رسول اللهﷺ در خطبه‌ای که خبر از وفات قریب الوقوع خود می‌داد به بستن همه ابوابی که به مسجد باز می‌شدند امر کرد الا باب خانه ابی بکر الصدیق رضي الله عنه.

***

«حَدَّثَنَا الأَنْصَارِيُّ حَدَّثَنَا مَعْنٌ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَمِّهِ إِسْحَاقَ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ». فَيَوْمَئِذٍ سُمِّيَ عَتِيقًا». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که گفت: ابوبکر بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم داخل شد. نبی به او گفت: تو عتیق (آزاد شده) الله از نار (آتش) هستی. از آن زمان ابوبکر، عتیق نامیده شد».

***

«حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الأَشَجُّ حَدَّثَنَا تَلِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِى الْجَحَّافِ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ نَبِىٍّ إِلاَّ لَهُ وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَوَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ فَأَمَّا وَزِيرَاىَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا وَزِيرَاىَ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما].

«از ابی سعید الخدری رضي الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت: هیچ نبی‌ای وجود ندارد الا اینکه برای او دو وزیر از اهل سماء و اهل ارض باشد. دو وزیر من از اهل سماء جبریل و میکائیل و دو وزیر من از اهل ارض ابوبکر و عمر هستند».

***

«حَدَّثَنَا هَنَّادُ بْنُ السَّرِىِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُحَارِبِىِّ عَنْ عَبْدِ السَّلاَمِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ أَبِى خَالِدٍ الدَّالاَنِىِّ عَنْ أَبِى خَالِدٍ مَوْلَى آلِ جَعْدَةَ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَانِى جِبْرِيلُ فَأَخَذَ بِيَدِى فَأَرَانِى بَابَ الْجَنَّةِ الَّذِى

تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنِّى كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي». [سُنَنُ أَبِي دَاوُد، لسُلَيمَان بن الأشعَث السِّجْسْتَاني، كتاب السنة، باب في الخلفاء].

«از ابی هریرهس روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: جبریل؛ دست مرا گرفت و بابی از جنت که امت من از آن داخل می‌شوند را به من نشان داد. ابوبکر گفت: یا رسول الله! دوست داشتم با تو بودم تا آن باب را می‌دیدم. رسول الله ﷺ گفت: یا ابابکر! تو اولین کسی هستی از امت من که داخل جنت می‌شوی».

***

«حدثنا عَبْدُ الله بنُ مُحَمّدٍ النّفَيْلِيّ أخبرنا مُحَمّدُ بنُ سَلَمَةَ عن مُحَمّدِ بنِ إسْحَاقَ قال: حدّثني الزّهْرِيّ قال: حدّثني عَبْدُ المَلِكِ بنُ أَبِي بَكْرِ بنِ عَبْدِ الرّحْمَنِ بن الْحَارِثِ بنِ هِشَامٍ عن أبِيهِ عن عَبْدِ الله بنِ زَمْعَةَ قال: لَمّا اسْتُعِزّ بِرَسُولِ الله ﷺ وَأَنا عِنْدَهُ في نَفَرٍ مِنَ المُسْلِمِينَ دَعَاهُ بِلاَلٌ إلَى الصّلاَةِ فقَالَ: مُرُوا مَنْ يُصَلّي لِلنّاسِ، فَخَرَجَ عَبْدُ الله بنُ زَمْعَةَ فإذَا عُمَرُ في النّاسِ، وكَانَ أبُو بَكْرٍ غَائِباً، فقُلْتُ: يَا عُمَرُ قُمْ فَصَلّ بالنّاسِ، فَتَقَدّمَ فكَبّرَ، فلَمّا سَمِعَ رَسُولُ الله ﷺ صَوْتَهُ (وكَانَ عُمَرُ رَجُلاً مُجْهِراً) قال: فأَيْنَ أبو بَكْرٍ؟ يَأْبَى الله ذَلِكَ وَالمُسْلِمونَ، يَأْبَى الله ذَلِكَ وَالمُسْلِمونَ، فَبَعَثَ إلَى أَبِي بَكْرٍ فَجَاءَ بَعْدَ أنْ صَلّى عُمَرُ تِلْكَ الصّلاَةَ فَصَلّى بالنّاسِ». [سُنَنُ أَبِي دَاوُد، لسُلَيمَان بن الأشعَث السِّجْسْتَاني، كتاب السنة، باب في استخلاف أبي بكر س].

«از عبدالله بن زمعه روایت شده که گفت: وقتی مرض رسول الله ﷺ شدت گرفت من و یکی از مسلمین نزد او بودیم که بلال او را به نماز ندا داد. رسول الله ﷺ گفت: بگویید کسی بر مردم نماز خواند. من (عبدالله بن زمعه) خارج شدم و عمر را در بین مردم یافتم و ابوبکر غائب بود. گفتم: یا

عمر! بلند شو و بر مردم نماز بخوان. عمر جلو آمد و تکبیر گفت. وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صوت او را شنید (چون عمر مردی با صدای بلند بود) گفت: ابوبکر کجاست؟ الله و مسلمین از این (امامت نکردن ابوبکر) ابا دارند. الله و مسلمین از این ابا دارند. پس شخصی را نزد ابی بکر فرستاد که بعد از نماز عمر رسید و بر مردم نماز خواند».

عمر فاروق رضي الله عنه

«حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ غِيَاثٍ حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ النَّهْدِيُّ عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ، فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَحَمِدَ اللَّهَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا هُوَ عُمَرُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَحَمِدَ اللَّهَ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ، فَقَالَ لِي: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ» فَإِذَا عُثْمَانُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه].

«از ابوموسی اشعری رضي الله عنه روایت شده که گفت: با نبی صلی الله علیه وآله وسلم در یکی از نخلستان‌های مدینه بودیم که مردی آمد و درخواست باز کردن درب را کرد. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: در را برای او باز کن و او را بشارت به جنت بده. پس در را برای او باز کردم که دیدم ابوبکر پشت در است. او را به آنچه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفته بود بشارت دادم که او الله را حمد کرد. سپس مرد دیگری آمد و درخواست باز کردن درب را کرد. نبی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: در را برای او باز کن و او را به جنت بشارت بده. در را باز کردم و عمر را پشت در یافتم. او را به آنچه رسول الله فرموده بودند بشارت دادم که او نیز الله را (برای این خبر) حمد کرد و سپاس گفت. سپس دوباره مردی طلب باز

کردن درب را کرد. ایشان فرمودند: در را برای او باز کن و او را بر بلوایی که به آن دچار خواهد شد بشارت به جنت بده. شخصی که پشت در بود عثمان بود که او را به آنچه رسول الله ﷺ خبر داده بودند باخبر کردم. پس او نیز الله را حمد کرد و گفت: الله مستعان است».

***

«عَنْ زَكَرِيَّاءُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ يُكَلَّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه].

«از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: در میان امت‌هایی که قبل از شما زندگی می‌کردند در بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون اینکه جزء انبیاء باشند در بین مردم تکلم می‌کردند (و آنان را به خیر می‌خواندند). پس اگر یکی از آنان در میان امت من وجود داشته باشد، همانا او عمر است».

***

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ هُوَ ابْنُ مُحَمَّدٍ أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلَنِي ابْنُ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ شَأْنِهِ - يَعْنِي عُمَرَ- فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ حِينَ قُبِضَ كَانَ أَجَدَّ وَأَجْوَدَ حَتَّى انْتَهَى مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه].

«از اسلم روایت شده که گفت: ابن عمر رضي الله عنهما از من از بعضی احوالات عمر بن الخطاب سوال کرد که به او گفتم: من بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را جدی تر از عمر (در امور) و بخشنده تر از او (در اموال) ندیدم».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه].

«از عبدالله (ابن مسعود) رضي الله عنه روایت شده که گفت: با اسلام عمر ما عزت یافتیم».

***

«حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ لَمَّا طُعِنَ عُمَرُ جَعَلَ يَأْلَمُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ -وَكَأَنَّهُ يُجَزِّعُهُ- يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَئِنْ كَانَ ذَاكَ لَقَدْ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهْوَ عَنْكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهْوَ عَنْكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ صَحَبَتَهُمْ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُمْ، وَلَئِنْ فَارَقْتَهُمْ لَتُفَارِقَنَّهُمْ وَهُمْ عَنْكَ رَاضُونَ. قَالَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مَنٌّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مَنَّ بِهِ عَلَيَّ، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ أَبِي بَكْرٍ وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مَنٌّ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ مَنَّ بِهِ عَلَيَّ، وَأَمَّا مَا تَرَى مِنْ جَزَعِى، فَهْوَ مِنْ أَجْلِكَ وَأَجْلِ أَصْحَابِكَ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي طِلاَعَ الأَرْضِ ذَهَبًا لاَفْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عز وجل قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ». [صحيح

البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه].

«از مسور بن مخرمه روایت شده که گفت: وقتی عمر ضربه خورد (توسط ابولؤلؤ مجوسی ملعون در محراب نماز فجر) درد می‌کشید. ابن عباس که محزون بود به او گفت: یا امیر المؤمنین! با اینکه او به تو ضربه زد ولی بدرستیکه تو هم صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بودی و نیکو هم صحبتی بودی و در حالی از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فراق یافتی که از تو راضی بود. بعد هم صحبت ابا بکر بودی و نیکو هم صحبتی برای او بودی و در حالی از او فراق یافتی که از تو راضی بود. بعد هم صحبت مسلمین بودی و نیکو هم صحبتی برای آنان بودی و اگر از آنان فراق یابی در حالی آن‌ها را فراق خواهی گفت که از تو راضی هستند. عمر گفت: آنچه از هم صحبتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و رضای او گفتی پس این از منت الله تعالی بر من است و آنچه از هم صحبتی و رضای ابی بکر گفتی پس آن نیز از منت الله جل ذکره بر من است. اما اگر این جزع مرا می‌بینی پس این برای تو و برای اصحاب توست. والله اگر ارض پر از طلا داشتم آن را برای رهایی از عذاب الله جل جلاله می‌دادم قبل از اینکه او را رؤیت نمایم».

این حدیث بطور کلی و خلاصه کیفیت حیات عمر الفاروق رضي الله عنه بعد از اسلامش را بیان می‌کند که چگونه هم صحبتی نیکو برای نبی و صدیق بود و آن‌ها وفات نکردند إلا اینکه از او راضی باشند و در حالی مسلمین را ترک می‌کرد که آن‌ها نیز از او راضی بودند. عده‌ای قائلند که امیرالمؤمنین عمر الفاروق رضي الله عنه از آنچه در جامعه اسلامی از فتن جریان داشت باخبر بود و لهذا از آنچه در انتظار مسلمین بود نگرانی داشت. اینکه عمر الفاروق رضي الله عنه از رهایی از عذاب الله صحبت می‌کند بخاطر خوفی بود که از الله و عقاب او داشت و

بر آن همه اعمال صالحی که انجام داده بود متکبر نبود.

***

«حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَمْرٍو الأَشْعَثِيُّ وَأَبُو الرَّبِيعِ الْعَتَكِيُّ وَأَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ -وَاللَّفْظُ لأَبِى كُرَيْبٍ- قَالَ أَبُو الرَّبِيعِ حَدَّثَنَا وَقَالَ الآخَرَانِ أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِى حُسَيْنٍ عَنِ ابْنِ أَبِى مُلَيْكَةَ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ وُضِعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى سَرِيرِهِ فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيُثْنُونَ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ وَأَنَا فِيهِمْ -قَالَ- فَلَمْ يَرُعْنِى إِلاَّ بِرَجُلٍ قَدْ أَخَذَ بِمَنْكِبِى مِنْ وَرَائِى فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عَلِىٌّ فَتَرَحَّمَ عَلَى عُمَرَ وَقَالَ مَا خَلَّفْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَىَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لأَظُنُّ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ وَذَاكَ أَنِّى كُنْتُ أُكَثِّرُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». فَإِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أَوْ لأَظُنُّ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةﷺ، باب من فضائل عمرﷺ].

«از ابن عباسﷺ روایت شده که گفت: عمر بن الخطاب را در تابوت قرار دادند و مردم در اطراف او جمع شده بودند و قبل از اینکه تابوت از زمین برداشته شود برای او دعا می‌کردند و فضایل او را می‌گفتند و من نیز در میان جمعیت بودم. هیچ چیز نظر مرا به خود جلب نکرد (مرا نترساند) مگر مردی که از پشت کتف مرا گرفت. به او نظر افکندم و دیدم که علی بن ابی طالب است. او برای عمر رحمت فرستاد و خطاب به او گفت: کسی را بعد از خودت باقی نگذاردی که من آرزوی آن را داشته باشم که با نامه اعمال او در برابر الله قرار گیرم. به الله قسم که فکر می‌کنم الله تو را نزد دو

هم صحبتت (رسول اللهﷺ و ابوبکر) قرار دهد. چون از رسول اللهﷺ بسیار شنیده بودم که می‌گفت: من به همراه ابوبکر و عمر آمدم و من به همراه ابوبکر و عمر داخل شدم و من به همراه ابوبکر و عمر خارج شدم. پس من آرزو دارم که الله تو را همراه آنان قرار دهد».

از آنجا که عمر الفاروقرضی الله عنه اعمال زیادی را فی سبیل الله و در راه اعتلای دین الله انجام داده بود علیرضی الله عنه آرزو داشت که با نامه اعمال عمر الفاروقرضی الله عنه نزد الله حاضر شود.

در اکثر موارد ابوبکر و عمر همراه رسول اللهﷺ بودند در نتیجه علی بن ابی‌طالب گمان می‌کند که در ممات نیز مانند حیات این سه یار در کنار یکدیگر باشند و چنان نیز شد و هر سه در یک محل به خاک سپرده شدند.

***

«حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي مُزَاحِمٍ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ح وَحَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْحُلْوَانِيُّ وَعَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ - وَاللَّفْظُ لَهُمْ- قَالُوا حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ صَالِحٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ حَدَّثَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ وَمَرَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجُرُّهُ». قَالُوا مَاذَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الدِّينَ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةرضی الله عنهم، باب من فضائل عمررضی الله عنه].

«از ابو سعید خدریرضی الله عنه روایت شده که رسول اللهﷺ فرمودند: در خواب دیدم که مردم بر من عرضه می‌شوند در حالیکه لباس‌هایی بر تن دارند. از آن‌ها کسانی بودند که لباس‌هایشان تا سینه‌هایشان بود و تعدادی نیز بالاتر

از آن. و عمر بن الخطاب عبور کرد در حالیکه لباسش بر زمین کشیده می‌شد. حاضرین گفتند: یا رسول الله! تأویل آن چیست؟ ایشان فرمودند: آن دین است».

***

«حدّثني حَرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى. أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ. أَخْبَرَنِي يُونُسُ أَنّ ابْنَ شِهَابٍ أَخْبَرَهُ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ اللّه بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَسُولِ اللّهﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، إِذْ رَأَيْتُ قَدَحاً أُتِيتُ بِهِ، فِيهِ لَبَنٌ. فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتّىَ إِنّي لأَرَىَ الرّيّ يَجْرِي فِي أَظْفَارِي. ثُمّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ». قَالُوا: مَاذَا أَوّلْتَ ذَلِكَ؟ يَا رَسُولَ اللّه قَالَ: الْعِلْمَ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةﭫ، باب من فضائل عمرﭬ].

«از عبدالله بن عمرﭭ روایت شده که رسول اللهﷺ فرمودند: در خواب دیدم که قدحی به من داده شد که در آن شیر بود. پس از آن نوشیدم تا اینکه حس کردم در نوک انگشتان من آبی جریان دارد (کنایه از سیراب شدن). سپس باقی شیر را به عمر بن خطاب دادم. حاضرین گفتند: آن را چه تعبیر می‌کنید یا رسول الله؟ ایشان فرمودند: آن علم است».

این دو حدیث دلالت بر وجود دین و علم در عمر الفاروقﭬ می‌کنند و اینکه او از حیث وجود علم و دین از دیگران افضل است.

***

«حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ وَهْبٍ حَدَّثَنَا عَمِّى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِى عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ أَنَّ أَبَا يُونُسَ مَوْلَى أَبِى هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُرِيتُ أَنِّى أَنْزِعُ عَلَى حَوْضِى أَسْقِى النَّاسَ فَجَاءَنِى أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ الدَّلْوَ مِنْ يَدِى لِيُرَوِّحَنِى فَنَزَعَ دَلْوَيْنِ وَفِى نَزْعِهِ ضُعْفٌ

وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ فَجَاءَ ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَخَذَ مِنْهُ فَلَمْ أَرَ نَزْعَ رَجُلٍ قَطُّ أَقْوَى مِنْهُ حَتَّى تَوَلَّى النَّاسُ وَالْحَوْضُ مَلآنُ يَتَفَجَّرُ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةﷺ، باب من فضائل عمرﷺ].

«از ابوهریرهﷺ روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: در خواب دیدم که از حوض خودم به مردم آب می‌دهم. پس ابوبکر آمد و دلو را از من گرفت و مرا آسوده ساخت. او دو دلو از حوض آب کشید که در آب کشیدن او ضعفی بود و الله او را بخشید. پس عمر بن الخطاب دلو را از او گرفت. ندیده بودم کسی را که به قوت او آب بکشد چنانچه مردم همه سیراب شده و رفتند و حوض پر از آب بود». (این حدیث به احتمال زیاد نشان دهنده کیفیت خلافت ابوبکر و عمر است والله اعلم).

***

«حدّثني حَرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَ. أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ. أَخْبَرَنَا يُونُس أَنّ ابْنَ شِهَابٍ أَخْبَرَهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسّيَبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللّهِﷺ أَنّهُ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنّةِ. فَإِذَا امْرَأَةٌ تَوَضّأُ إِلَىَ جَانِبِ قَصْرٍ. فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ. فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ. فَوَلّيْتُ مُدْبِراً». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةﷺ، باب من فضائل عمرﷺ].

«از ابی هریرهﷺ روایت شده که رسول اللهﷺ فرمودند: در خواب بودم که خود را در جنت (بهشت) دیدم. در آنجا زنی را دیدم که در کنار قصری وضو می‌گرفت. پس (به ملائکه) گفتم: این قصر برای کیست؟ آن‌ها گفتند: برای عمر بن خطاب. پس غیرت تو را به خاطر آوردم و بازگشتم».

***

«حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ لَمَّا تُوُفِّيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ أَنْ يُكَفِّنَ فِيهِ أَبَاهُ فَأَعْطَاهُ ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَامَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَتُصَلِّي عَلَيْهِ وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا خَيَّرَنِي اللَّهُ فَقَالَ: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ﴾ [التوبة: ۸۰].

وَسَأَزِيدُ عَلَى سَبْعِينَ قَالَ: إِنَّهُ مُنَافِقٌ. فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّه ﷺ. وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ﴾ [التوبة: ۸۴]». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله عنه].

«از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روایت شده که گفت: هنگامی که عبدالله بن ابی بن سلول مُرد پسر او عبدالله نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و از ایشان تقاضا کرد که لباسشان را برای کفن پدرش به او اعطا کند سپس از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تقاضا کرد که بر پدرش نماز بخواند. پس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برخاست تا بر او نماز گزارد. در آن هنگام عمر برخاست و از لباس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گرفت و گفت: یا رسول الله! آیا بر او نماز می‌گزاری در حالیکه الله تو را از آن نهی کرده است؟ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بدرستیکه الله مرا بر آن کار مختار گردانیده و فرمودند: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ

سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: ۸۴][(۱)]. و من بر هفتاد مرتبه خواهم افزود. رسول الله ﷺ بر او نماز خواند که الله این آیه را نازل کرد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ﴾[التوبة: ۸۴][(۲)]».

این یکی از موافقات عمر است یعنی مواردی که الله موافق با رای عمر آیه‌ای را نازل کرده است.

***

«حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي مُزَاحِمٍ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ يَعْنِي ابْنَ سَعْدٍ ح وَحَدَّثَنَا حَسَنٌ الْحُلْوَانِيُّ وَعَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ عَبْدٌ أَخْبَرَنِي وَقَالَ حَسَنٌ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ - وَهُوَ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ- حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ صَالِحٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَاهُ سَعْدًا قَالَ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَهُ عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ قُمْنَ يَبْتَدِرْنَ الْحِجَابَ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلاَءِ اللاَّتِي كُنَّ عِنْدِي فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ». قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَهَبْنَ. ثُمَّ قَالَ عُمَرُ أَيْ عَدُوَّاتِ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَبْنَنِي وَلاَ تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْنَ نَعَمْ أَنْتَ أَغْلَظُ وَأَفَظُّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلاَّ سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». [صحيح مسلم لأبي الحسين

۱- ترجمه: برای آنان چه آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی [تفاوتی نمی‌کند]، اگر هفتاد بار برای آنان آمرزش بخواهی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد.

۲- ترجمه: و هرگز بر هیچ کس از آنان چون بمیرد نماز مگزار و بر قبرش مایست.

مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل عمر رضی الله عنه].

«از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت شده که گفت: عمر بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اجازه ورود خواست در حالیکه نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم زنانی از قریش بودند که با ایشان مشغول صحبت بودند و صدایشان به تکلم بلند بود. وقتی که عمر اجازه ورود خواست آن زنان بلند شدند و حجاب خود را درست کردند. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به عمر اجازه ورود دادند در حالیکه می‌خندیدند. عمر گفت: یا رسول الله! الله شما را خندان گرداند (شادیتان را استمرار بخشد). رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: از این زنانی که پیش من هستند تعجب کردم. وقتی که صدای تو را شنیدند حجاب خود را درست کردند. عمر گفت: یا رسول الله! حق این بود که از شما می‌هراسیدند (و حجاب خود را رعایت می‌کردند) تا من. سپس عمر به آن زنان گفت: ای دشمنان نفس‌های خودتان! آیا از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نمی‌هراسید و از من هراسانید؟ آنان گفتند: بله، تو خشین‌تر از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هستی. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای عمر! قسم به کسی که جان من در دست اوست، شیطان تو را در راهی ملاقات نخواهد کرد مگر اینکه راهی غیر از راه تو برگزیند».

***

«حدّثنا عُقْبَةُ بْنُ مُكْرَمٍ الْعَمّيّ. حَدّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَامِرٍ قَالَ: جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ أَخْبَرَنَا عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ. قَالَ: قَالَ عُمَرُ: وَافَقْتُ رَبّي فِي ثَلاَثٍ: فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، وَفِي الْحِجَابِ، وَفِي أُسَارَى بَدْرٍ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل عمر رضی الله عنه].

«از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که عمر گفت: الله در سه مورد موافق من

بود: در مقام ابراهیم، در حجاب و در اسرای بدر».

***

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرٍ مِنْ ذَهَبٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِشَابٍّ مِنْ قُرَيْشٍ فَظَنَنْتُ أَنِّى أَنَا هُوَ فَقُلْتُ وَمَنْ هُوَ فَقَالُوا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه].

«از انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: بر جنت وارد شدم (در شب معراج) که قصری از طلا در آنجا دیدم. گفتم: این قصر برای کیست؟ گفتند برای جوانی از قریش است. گمان کردم که آن جوان من باشم پس گفتم: آن شخص کیست؟ گفتند: عمر بن الخطاب».

***

«حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ حَدَّثَنِى أَبِى حَدَّثَنِى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ بُرَيْدَةَ يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِى بَعْضِ مَغَازِيهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ سَوْدَاءُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّى كُنْتُ نَذَرْتُ إِنْ رَدَّكَ اللَّهُ سَالِمًا أَنْ أَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالدُّفِّ وَأَتَغَنَّى. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ كُنْتِ نَذَرْتِ فَاضْرِبِى وَإِلاَّ فَلاَ». فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِىَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِىٌّ وَهِىَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِىَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَأَلْقَتِ الدُّفَّ تَحْتَ اسْتِهَا ثُمَّ قَعَدَتْ عَلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ إِنِّى كُنْتُ جَالِسًا وَهِىَ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِىَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِىٌّ وَهِىَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِىَ تَضْرِبُ فَلَمَّا دَخَلْتَ أَنْتَ يَا عُمَرُ أَلْقَتِ الدُّفَّ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب

الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطابﷺ].

«از بریدهﷺ روایت شده که گفت: رسول اللهﷺ برای جنگی خارج شدند و وقتی بازگشتند زنی سیاه آمد و به ایشان گفت: من نذر کرده‌ام که اگر الله شما را به سلامت بازگرداند پیشاپیش شما دف بزنم و آواز به غنا سر دهم. رسول اللهﷺ به او گفتند: اگر نذر کرده‌ای پس بزن و اگر چنین نیست پس این کار را انجام مده. او شروع به نواختن کرد که ابوبکر داخل شد در حالی که آن زن مشغول دف زدن بود سپس علی وارد شد و آن زن همچنان مشغول دف زدن بود و عثمان وارد شد و او دف می‌زد سپس عمر وارد شد که آن زن دف را در زیر خود گذاشت و بر آن نشست. رسول اللهﷺ فرمودند: یا عمر! بدرستیکه شیطان از تو می‌ترسد. من نشسته بودم و او دف می‌زد و ابوبکر آمد و او دف می‌زد و علی وارد شد و او دف می‌زد و عثمان وارد شد و او همچنان دف می‌زد پس وقتی تو آمدی او دف را رها کرد».

***

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ الْبَزَّارُ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ حُبَابٍ عَنْ خَارِجَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ رُومَانَ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِﷺ جَالِسًا فَسَمِعْنَا لَغَطًا وَصَوْتَ صِبْيَانٍ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِﷺ فَإِذَا حَبَشِيَّةٌ تُزْفِنُ وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهَا فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ تَعَالَيْ فَانْظُرِي». فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لَحْيَيَّ عَلَى مَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِﷺ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِي: «أَمَا شَبِعْتِ أَمَا شَبِعْتِ». قَالَتْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ: لاَ لأَنْظُرَ مَنْزِلَتِي عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ عُمَرُ قَالَ فَارْفَضَّ النَّاسُ عَنْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: «إِنِّي لأَنْظُرُ إِلَى شَيَاطِينِ الإِنْسِ وَالْجِنِّ قَدْ فَرُّوا مِنْ عُمَرَ». قَالَتْ فَرَجَعْتُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطابﷺ].

«از عایشه رضي الله عنها روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند که صدای بچه‌هایی را شنیدیم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برخاستند و دیدند که یک زن حبشی می‌رقصد و کودکان اطراف او جمع شده‌اند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای عایشه بیا و نگاه کن. پس آمدم و چانه‌ام را بر شانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گذاشتم و از بین سر و شانه ایشان به آن زن نگاه کردم. به من گفتند: سیر شدی؟ سیر شدی؟ گفتم: خیر، به جهت این منزلتی که نزد ایشان داشتم. تا اینکه عمر ظاهر شد و مردم از اطراف آن زن پراگنده شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: می‌بینم که شیاطین انس و جن از عمر فرار می‌کنند. عایشه گفت: آنگاه بازگشتم».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ قَالاَ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ حَدَّثَنَا خَارِجَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الأَنْصَارِيُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». قَالَ وَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه].

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اللهم! اسلام را با احب این دو مرد: ابی جهل یا عمر بن الخطاب عزت بده. گوید: احب این دو برای او عمر بود».

ابوجهل تا زمان موتش مسلمان نشد و بر علیه اسلام اقدام کرد ولی عمر الفاروق رضي الله عنه در مکه ایمان آورد و با اسلام آوردن او اسلام بمشیئت الله عزت یافت. چه قبل از هجرت و چه بعد از هجرت و چه بعد از وفات رسول

الله صلی الله علیه وآله وسلم، عمر الفاروق رضي الله عنه موجب عزت اسلام بود و زمان خلافتش از دوران پر افتخار تاریخ اسلام محسوب می‌شود.

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ حَدَّثَنَا خَارِجَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الأَنْصَارِيُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ شَكَّ خَارِجَةُ إِلاَّ نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه].

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت: بدرستیکه الله حق را بر لسان و قلب عمر قرار داد. ابن عمر گوید: بر مردم امر و حادثه‌ای رخ نمی‌داد الا اینکه درباره آن اظهار نظر می‌کردند و عمر نیز درباره آن اظهار نظر می‌کرد و قرآن نازل نمی‌شد مگر همانطور که عمر نظر داده بود».

***

«حَدّثَنَا أبُو كُرَيْبٍ حدثنا يُونُس بنُ بُكَيْرٍ عَن النّضْرِ أبي عُمَرَ عَن عِكْرِمَة عَن ابنِ عبّاسٍ أَنّ النّبِيّ ﷺ قالَ: «اللّهُمّ أَعِزّ الإِسْلاَمَ بِأبي جَهْلِ بنِ هِشَامٍ أَوْ بِعُمَرَ بنِ الْخَطابِ»، قالَ فأَصْبَحَ فَغَدَا عُمَرُ عَلى رَسُولِ اللّه ﷺ فأَسْلَمَ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه].

«از ابن عباس رضي الله عنهما روایت شده که نبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت: اللهم! اسلام را به ابی جهل بن هشام یا به عمر بن الخطاب عزت بخش. صبح فردا عمر نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و اسلام آورد».

***

«حَدّثَنَا مُحَمّدُ بنُ المُثَنّى، حدثنا عبْدُ اللهِ بنُ دَاوُدَ الْوَاسِطِيّ أَبُو مُحَمّدٍ، حدثني عبْدُ الرّحْمَنِ ابنُ أَخِي مُحمّدِ بنِ المُنْكَدِرِ، عَن مُحمّدِ بنِ المُنْكَدِرِ، عَن جَابِرِ بنِ عَبْدِ اللّهِ قالَ: قالَ عُمَرُ لأَبِي بَكْرٍ يا خَيْرَ النّاسِ بَعْدَ رسولِ الله ﷺ فقالَ أَبُو بَكرٍ: أمَا إنّكَ إنْ قُلْتَ ذَاكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّه ﷺ يَقُولُ: مَا طَلَعَتِ الشّمسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه].

«از جابر بن عبدالله رضي الله عنه روایت شده که گفت: عمر به ابوبکر گفت: ای خیر الناس بعد از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ابوبکر گفت: تو این را گفتی ولی من از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم استماع کردم که می‌گفت: شمس بر رجلی بهتر از عمر طلوع نکرده است».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: مَا أَظُنُّ رَجُلاً يَنْتَقِصُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه].

«از محمد بن سیرین روایت شده که گفت: گمان نمی‌کنم شخصی که به ابوبکر و عمر توهین نماید نبی صلى الله عليه وآله وسلم را دوست داشته باشد».

***

«حَدّثَنَا سَلَمَةُ بنُ شَبِيبٍ، حدثنا المُقْرِي، عَن حَيْوَةَ بنِ شُرَيْحٍ، عَن بَكْرِ بنِ عَمْروٍ، عَن مِشْرَحِ بن هَاعَانَ عَنْ عُقْبَةَ بنِ عَامِرٍ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّه ﷺ: لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرَ بن الخَطَّابِ». [سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي،

کتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطابﷺ].

«از عقبه بن عامر روایت شده که رسول اللهﷺ گفت: اگر بعد از من یک نبی وجود داشت او عمر بن الخطاب می‌بود».

***

«حَدّثَنَا عَلِيّ بنُ حُجْرٍ حدثنا إِسمَاعِيلُ بنُ جَعْفَرٍ عَن حُمَيْدٍ، عَن أَنَسٍ أَنّ النبيّﷺ قالَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرٍ مِنْ ذَهَبٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِشَابٍّ مِنْ قُرَيْشٍ فَظَنَنْتُ أَنِّي أَنَا هُوَ فَقُلْتُ وَمَنْ هُوَ فَقَالُوا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطابﷺ].

«از انسﷺ روایت شده که نبیﷺ گفت: داخل جنت شدم و قصری از طلا دیدم. گفتم: این قصر برای کیست؟ گفتند: برای جوانی از قریش. گمان کردم که آن شخص من هستم. گفتم: او کیست؟ گفتند: عمر بن خطاب».

***

«حَدّثَنَا سَلَمَة بنُ شَبِيبٍ حدثنا عَبْدُ اللّهِ بنُ نَافِعٍ الصائغ حدثنا عَاصِمُ بنُ عُمَرَ العُمَرِيّ عَن عَبْدِ اللّهِ بنِ دِينَارٍ عَن ابنِ عُمَرَ قَالَ: قالَ رَسُولُ اللّهﷺ: أَنَا أَوّلُ مَنْ تَنْشَقّ عَنْهُ الأَرْضُ ثُمّ أَبُو بَكْرٍ ثُمّ عُمَرُ ثُمّ آتِي أَهْلَ البَقِيعِ فَيُحْشَرُونَ مَعِي ثُمّ أَنْتَظِرُ أَهْلَ مَكّةَ حَتّى أُحْشَرَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطابﷺ].

«از ابن عمرﷺ روایت شده که رسول اللهﷺ گفت: اول شخصی که ارض برای او می‌شکافد من هستم بعد ابوبکر بعد عمر و بعد اهل بقیع محشور می‌شوند بعد منتظر اهل مکه خواهم ماند تا مردمان بین الحرمین

محشور شوند».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ الرَّازِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْقُدُّوسِ حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلِمَةَ عَنْ عَبِيدَةَ السَّلْمَانِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَاطَّلَعَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ: «يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَاطَّلَعَ عُمَرُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب رضی الله عنه].

«از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: الآن مردی از اهل جنت وارد خواهد شد پس ابوبکر وارد شد. بعد گفت: الآن مردی از اهل جنت بر شما داخل خواهد شد که عمر داخل شد».

***

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّلْحِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خِرَاشٍ الْحَوْشَبِيُّ عَنِ الْعَوَّامِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدِ اسْتَبْشَرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بِإِسْلاَمِ عُمَرَ». [سنن ابن ماجه لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهّ ﷺ باب فَضْلُ عُمَر رضی الله عنه].

«از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: وقتی عمر اسلام آورد جبریل نازل شد و گفت: یا محمد! اهل سماء به اسلام عمر بشارت می‌دهند».

***

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّلْحِيُّ أَنْبَأَنَا دَاوُدُ بْنُ عَطَاءٍ الْمَدِينِيُّ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُهُ الْحَقُّ عُمَرُ وَأَوَّلُ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَأَوَّلُ مَنْ يَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهِّ ﷺ باب فَضْلُ عُمَرَ رضي الله عنه].

«از ابی بن کعب رضي الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: اول کسی که حق با او مصافحه می‌کند عمر است و اول کسی که بر او سلام می‌کند عمر است و اول کسی که دست او را گرفته و داخل جنت می‌کند عمر است».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ الْمَدِينِيُّ. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ الْمَاجَشُونَ. حَدَّثَنِي الزَّنْجِيُّ بْنُ خَالِد، عَنْ هِشَام بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَة، قَالَتْ: قَالَ رَسُول اللَّه ﷺ: اللَّهِمَّ أَعِزَّ الْإسلام بِعُمَر بْنُ الْخَطَّابِ خَاصَّةً». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهِّ ﷺ باب فَضْلُ عُمَرَ رضي الله عنه].

«از عائشه رضي الله عنها وایت شده که رسول الله ﷺ گفت: اللهم! اسلام را به عمر بن خطاب عزت بده».

***

«حَدَّثَنَا عَلِيّ بْنُ مُحَمَّدٍ. حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، حَدَّثَنَا شُعَبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ سَلَمَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً يَقُولُ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْد رَسُولِ اللَّه ﷺ أَبُو بَكْر. وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْد أَبِي بَكْر عُمَر». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهِّ ﷺ باب فَضْلُ عُمَرَ رضي الله عنه].

«از علی بن ابی طالب رضی الله عنه وایت شده که گفت: بهترین مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، ابوبکر است و بهترین مردم بعد از ابی بکر، عمر است».

***

«حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ يَحْيَى بْنُ خَلَفٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مَكْحُولٍ عَنْ غُضَيْفِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ يَقُولُ بِهِ». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهَّ ﷺ باب فَضْلُ عُمَرَ رضی الله عنه].

«از ابوذر روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت: الله حق را بر لسان عمر قرار داده‌است که با آن سخن می‌گوید».

عثمانرضي الله عنه

«قال النبي صلى الله عليه وسلم: «مَنْ يَحْفِرْ بِئْرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ». فَحَفَرَهَا عُثْمَانُ. وَقَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ». فَجَهَّزَهُ عُثْمَانُ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي رضي الله عنه].

«نبی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هرکس چاه رومه را حفر کند (بخرد) مستحق جنت است. پس عثمان آن را حفر کرد (خریداری کرده و وقف مسلمین نمود). و همچنین فرمودند: هرکس سپاه عسره (برای جنگ تبوک) را تجهیز کند جنت برای او است. پس عثمان آن لشکر را تجهیز کرد».

***

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمِ بْنِ بَزِيعٍ حَدَّثَنَا شَاذَانُ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ الْمَاجِشُونُ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ب قَالَ: كُنَّا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم لاَ نَعْدِلُ بِأَبِي بَكْرٍ أَحَدًا ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عُثْمَانَ، ثُمَّ نَتْرُكُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم لاَ نُفَاضِلُ بَيْنَهُمْ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي رضي الله عنه].

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که گفت: ما کسی را (از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم) با ابوبکر مساوی قرار نمی‌دادیم و بعد از او عمر و بعد از او عثمان را (درباره آن‌ها نیز کسی را مساویشان قرار نمی‌دادیم). سپس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی را بر دیگری فضل و برتری نمی‌دادیم».

***

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ - هُوَ ابْنُ مَوْهَبٍ - قَالَ جَاءَ رَجُلٌ مَنْ أَهْلِ مِصْرَ حَجَّ الْبَيْتَ فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا، فَقَالَ مَنْ هَؤُلاَءِ الْقَوْمُ قَالَ هَؤُلاَءِ قُرَيْشٌ. قَالَ فَمَنِ الشَّيْخُ فِيهِمْ قَالُوا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ. قَالَ يَا ابْنَ عُمَرَ إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ شَيْءٍ فَحَدِّثْنِي هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ قَالَ نَعَمْ. قَالَ تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ قَالَ نَعَمْ. قَالَ تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ تَعَالَ أُبَيِّنْ لَكَ أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ، فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُثْمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرُّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ الْيُمْنَى: «هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ». فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ اذْهَبْ بِهَا الآنَ مَعَكَ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي رضي الله عنه].

«از عثمان بن موهب روایت شده که گفت: مردی از اهل مصر (یزید بن بشر السکسکی یا العلاء بن عرار) برای حج آمده بود که دید عده‌ای (در جایی) نشسته‌اند. گفت: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفتند: آن‌ها از قریش هستند. او گفت: بزرگ و شیخ آن‌ها کیست؟ گفتند: عبدالله بن عمر. او گفت: یا ابن عمر! من درباره امری از تو سؤال می‌کنم پس پاسخم گو. آیا می‌دانی که عثمان در روز احد فرار کرد؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: آیا می‌دانی او در جنگ بدر غایب بود؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: آیا می‌دانی در بیعت رضوان نیز غایب بود و در آن حضور نداشت؟ ابن عمر گفت: بله. او

گفت: الله اکبر. ابن عمر گفت: پیش بیا تا برایت مشخص سازم (علت این وقایع را). درباره فرار او از احد پس من شهادت می‌دهم که الله او را بخشید و مغفرت کرد (طبق آیه: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٥٥﴾ [آل‌عمران: ۱۵۵][۱]. اما غیبت عثمان از جنگ بدر به این دلیل بود که دختر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که همسر او بود (در آن زمان) مریض بود پس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به عثمان گفتند: برای تو پاداش و اجر و سهم کسی است که در جنگ بدر شرکت کرده باشد. اما درباره غیبت او از بیعت رضوان: اگر کسی با عزت تر از عثمان در مکه وجود می‌داشت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آن شخص را برای فرستادن او به مکه انتخاب می‌کردند ولی ایشان عثمان را فرستادند و بیعت رضوان بعد از رفتن عثمان به مکه واقع شد. پس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با اشاره به دست راست خودشان گفتند: این دست عثمان است و با دست چپ خود به دست راستشان زدند و گفتند: این بیعت برای عثمان است. پس ابن عمر به آن مرد مصری گفت: الآن برو با آنچه نزد توست. (از این معلومات)».

***

«حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ يُونُسَ قَالَ ابْنُ شِهَابٍ أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ يَغُوثَ قَالاَ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُكَلِّمَ

۱- ترجمه: «کسانی از شما در روزی که دو گروه به هم رسیدند، روی گرداندند، جز این نیست که شیطان [به کیفر] بخشی از دستاوردشان، آنان را [از جای] لغزاند. و به راستی خداوند آنان را بخشید. بی گمان خداوند آمرزنده بردبار است».

عُثْمَانَ لأَخِيهِ الْوَلِيدِ فَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِيهِ. فَقَصَدْتُ لِعُثْمَانَ حَتَّى خَرَجَ إِلَى الصَّلاَةِ، قُلْتُ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، وَهِيَ نَصِيحَةٌ لَكَ. قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ - قَالَ مَعْمَرٌ أُرَاهُ قَالَ - أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ. فَانْصَرَفْتُ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِمْ إِذْ جَاءَ رَسُولُ عُثْمَانَ فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ: مَا نَصِيحَتُكَ فَقُلْتُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، وَكُنْتَ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، فَهَاجَرْتَ الْهِجْرَتَيْنِ، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَأَيْتَ هَدْيَهُ، وَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي شَأْنِ الْوَلِيدِ. قَالَ: أَدْرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ: لاَ وَلَكِنْ خَلَصَ إِلَيَّ مِنْ عِلْمِهِ مَا يَخْلُصُ إِلَى الْعَذْرَاءِ فِي سِتْرِهَا. قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، فَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَآمَنْتُ بِمَا بُعِثَ بِهِ، وَهَاجَرْتُ الْهِجْرَتَيْنِ كَمَا قُلْتَ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَبَايَعْتُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلاَ غَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُهُ، ثُمَّ عُمَرُ مِثْلُهُ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ، أَفَلَيْسَ لِي مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لَهُمْ قُلْتُ بَلَى. قَالَ فَمَا هَذِهِ الأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ شَأْنِ الْوَلِيدِ، فَسَنَأْخُذُ فِيهِ بِالْحَقِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْلِدَهُ فَجَلَدَهُ ثَمَانِينَ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي رضي الله عنه].

«از عبیدالله بن عدی روایت شده که مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن اسود به او گفتند: چه چیز تو را منع می‌کند که با عثمان درباره برادرش ولید صحبت کنی که ناس درباره او زیاد می‌گویند. پس وقتی عثمان برای صلات خارج شد قصد او کردم و گفتم: من تقاضایی از تو دارم و آن نصیحتی برای توست. گفت: ای مرء من به الله از تو تعوذ می‌جویم. پس منصرف شدم و مراجعت کردم تا اینکه رسول عثمان آمد و نزد او رفتم. او گفت: نصیحت تو چیست؟ گفتم: الله سبحانه محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به حق فرستاد و بر او کتاب

نازل کرد و تو از اشخاصی بودی که الله و رسولش را استجابت کردی و دو هجرت انجام دادی و هم صحبت رسول الله ﷺ بودی و هدی و طریقه او را دیدی. بدان که ناس در شأن ولید زیاد می‌گویند. او گفت: آیا محضر رسول الله ﷺ را درک کرده‌ای؟ گفتم: خیر، ولی علم او حتی به دختر باکره در سترش رسیده است. او گفت: اما بعد، الله محمد ﷺ را به حق مبعوث کرد و من از اشخاصی بودم که الله و رسولش را استجابت کردم و به آنچه بدان مبعوث شده بود ایمان آوردم و کما گفتی دو هجرت انجام دادم و همصحبتی رسول الله ﷺ کردم و با او بیعت نمودم. والله که از او عصیان و به او خیانت نکردم تا اینکه الله عزوجل او را وفات داد بعد با ابوبکر نیز چنین بودم و با عمر نیز چنین بودم تا اینکه به خلافت رسیدم. آیا برای من حقی مثل آنچه برای آنان بود نیست؟ گفتم: بلی. گفت: پس این اقوال و احادیثی که از شما به من می‌رسید از چیست؟ اما آنچه در شأن ولید ذکر کردی درباره او إن شاء الله حق را اجرا خواهیم کرد. بعد علی را دعوت کرد و به او امر کرد که به ولید جلد بزنند که او هشتاد ضربه زد».

***

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنْ حُصَيْنٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَبْلَ أَنْ يُصَابَ بِأَيَّامٍ بِالْمَدِينَةِ وَقَفَ عَلَى حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ وَعُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ، قَالَ كَيْفَ فَعَلْتُمَا أَتَخَافَانِ أَنْ تَكُونَا قَدْ حَمَّلْتُمَا الأَرْضَ مَا لاَ تُطِيقُ قَالاَ حَمَّلْنَاهَا أَمْرًا هِيَ لَهُ مُطِيقَةٌ، مَا فِيهَا كَبِيرُ فَضْلٍ. قَالَ انْظُرَا أَنْ تَكُونَا حَمَّلْتُمَا الأَرْضَ مَا لاَ تُطِيقُ، قَالَ قَالاَ لاَ. فَقَالَ عُمَرُ لَئِنْ سَلَّمَنِي اللَّهُ لأَدَعَنَّ أَرَامِلَ أَهْلِ الْعِرَاقِ لاَ يَحْتَجْنَ إِلَى رَجُلٍ بَعْدِي أَبَدًا. قَالَ: فَمَا أَتَتْ عَلَيْهِ إِلاَّ رَابِعَةٌ حَتَّى أُصِيبَ. قَالَ إِنِّي لَقَائِمٌ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلاَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ غَدَاةَ أُصِيبَ، وَكَانَ إِذَا مَرَّ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ قَالَ اسْتَوُوا. حَتَّى إِذَا لَمْ يَرَ فِيهِنَّ

خَلَلاً تَقَدَّمَ فَكَبَّرَ، وَرُبَّمَا قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ، أَوِ النَّحْلَ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ، فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى حَتَّى يَجْتَمِعَ النَّاسُ، فَمَا هُوَ إِلاَّ أَنْ كَبَّرَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ قَتَلَنِي - أَوْ أَكَلَنِي - الْكَلْبُ. حِينَ طَعَنَهُ، فَطَارَ الْعِلْجُ بِسِكِّينٍ ذَاتِ طَرَفَيْنِ لاَ يَمُرُّ عَلَى أَحَدٍ يَمِينًا وَلاَ شِمَالاً إِلاَّ طَعَنَهُ حَتَّى طَعَنَ ثَلاَثَةَ عَشَرَ رَجُلاً، مَاتَ مِنْهُمْ سَبْعَةٌ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، طَرَحَ عَلَيْهِ بُرْنُسًا، فَلَمَّا ظَنَّ الْعِلْجُ أَنَّهُ مَأْخُوذٌ نَحَرَ نَفْسَهُ، وَتَنَاوَلَ عُمَرُ يَدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَقَدَّمَهُ، فَمَنْ يَلِي عُمَرَ فَقَدْ رَأَى الَّذِى أَرَى، وَأَمَّا نَوَاحِى الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُمْ لاَ يَدْرُونَ غَيْرَ أَنَّهُمْ قَدْ فَقَدُوا صَوْتَ عُمَرَ وَهُمْ يَقُولُونَ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ. فَصَلَّى بِهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ صَلاَةً خَفِيفَةً، فَلَمَّا انْصَرَفُوا. قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، انْظُرْ مَنْ قَتَلَنِي. فَجَالَ سَاعَةً، ثُمَّ جَاءَ، فَقَالَ غُلاَمُ الْمُغِيرَةِ. قَالَ الصَّنَعُ قَالَ نَعَمْ. قَالَ قَاتَلَهُ اللَّهُ لَقَدْ أَمَرْتُ بِهِ مَعْرُوفًا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى لَمْ يَجْعَلْ مَنِيَّتِي بِيَدِ رَجُلٍ يَدَّعِى الإِسْلاَمَ، قَدْ كُنْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ تُحِبَّانِ أَنْ تَكْثُرَ الْعُلُوجُ بِالْمَدِينَةِ وَكَانَ {الْعَبَّاسُ} أَكْثَرَهُمْ رَقِيقًا. فَقَالَ إِنْ شِئْتَ فَعَلْتُ. أَىْ إِنْ شِئْتَ قَتَلْنَا. قَالَ كَذَبْتَ، بَعْدَ مَا تَكَلَّمُوا بِلِسَانِكُمْ، وَصَلَّوْا قِبْلَتَكُمْ وَحَجُّوا حَجَّكُمْ فَاحْتُمِلَ إِلَى بَيْتِهِ فَانْطَلَقْنَا مَعَهُ، وَكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ تُصِبْهُمْ مُصِيبَةٌ قَبْلَ يَوْمَئِذٍ، فَقَائِلٌ يَقُولُ: لاَ بَأْسَ. وَقَائِلٌ يَقُولُ: أَخَافُ عَلَيْهِ، فَأُتِىَ بِنَبِيذٍ فَشَرِبَهُ فَخَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ، ثُمَّ أُتِىَ بِلَبَنٍ فَشَرِبَهُ فَخَرَجَ مِنْ جُرْحِهِ، فَعَلِمُوا أَنَّهُ مَيِّتٌ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، وَجَاءَ النَّاسُ يُثْنُونَ عَلَيْهِ، وَجَاءَ رَجُلٌ شَابٌّ، فَقَالَ أَبْشِرْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِبُشْرَى اللَّهِ لَكَ مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدَمٍ فِي الإِسْلاَمِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، ثُمَّ وَلِيتَ فَعَدَلْتَ، ثُمَّ شَهَادَةٌ. قَالَ وَدِدْتُ أَنَّ ذَلِكَ كَفَافٌ لاَ عَلَيَّ وَلاَ لِي. فَلَمَّا أَدْبَرَ، إِذَا إِزَارُهُ يَمَسُّ الأَرْضَ. قَالَ رُدُّوا عَلَيَّ الْغُلاَمَ قَالَ ابْنَ أَخِى ارْفَعْ ثَوْبَكَ، فَإِنَّهُ أَبْقَى لِثَوْبِكَ وَأَتْقَى لِرَبِّكَ، يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ انْظُرْ مَا عَلَيَّ مِنَ الدَّيْنِ. فَحَسَبُوهُ فَوَجَدُوهُ سِتَّةً وَثَمَانِينَ أَلْفًا أَوْ نَحْوَهُ، قَالَ إِنْ وَفَى لَهُ مَالُ آلِ عُمَرَ،

فَأَدِّهِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَإِلاَّ فَسَلْ فِي بَنِي عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ، فَإِنْ لَمْ تَفِ أَمْوَالُهُمْ فَسَلْ فِي قُرَيْشٍ، وَلاَ تَعْدُهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ، فَأَدِّ عَنِّي هَذَا الْمَالَ، انْطَلِقْ إِلَى عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْ يَقْرَأُ عَلَيْكِ عُمَرُ السَّلاَمَ. وَلاَ تَقُلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. فَإِنِّي لَسْتُ الْيَوْمَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَمِيرًا، وَقُلْ يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يُدْفَنَ مَعَ صَاحِبَيْهِ. فَسَلَّمَ وَاسْتَأْذَنَ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهَا، فَوَجَدَهَا قَاعِدَةً تَبْكِي فَقَالَ يَقْرَأُ عَلَيْكِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ السَّلاَمَ وَيَسْتَأْذِنُ أَنْ يُدْفَنَ مَعَ صَاحِبَيْهِ. فَقَالَتْ كُنْتُ أُرِيدُهُ لِنَفْسِي، وَلأُوثِرَنَّ بِهِ الْيَوْمَ عَلَى نَفْسِي. فَلَمَّا أَقْبَلَ قِيلَ هَذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَدْ جَاءَ. قَالَ ارْفَعُونِي، فَأَسْنَدَهُ رَجُلٌ إِلَيْهِ، فَقَالَ مَا لَدَيْكَ قَالَ الَّذِي تُحِبُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَذِنَتْ. قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا كَانَ مِنْ شَيْءٍ أَهَمُّ إِلَيَّ مِنْ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنَا قَضَيْتُ فَاحْمِلُونِي ثُمَّ سَلِّمْ فَقُلْ يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَإِنْ أَذِنَتْ لِي فَأَدْخِلُونِي، وَإِنْ رَدَّتْنِي رُدُّونِي إِلَى مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ. وَجَاءَتْ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ حَفْصَةُ وَالنِّسَاءُ تَسِيرُ مَعَهَا، فَلَمَّا رَأَيْنَاهَا قُمْنَا، فَوَلَجَتْ عَلَيْهِ فَبَكَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، وَاسْتَأْذَنَ الرِّجَالُ، فَوَلَجَتْ دَاخِلاً لَهُمْ، فَسَمِعْنَا بُكَاءَهَا مِنَ الدَّاخِلِ. فَقَالُوا: أَوْصِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَخْلِفْ. قَالَ مَا أَجِدُ أَحَقَّ بِهَذَا الأَمْرِ مِنْ هَؤُلاَءِ النَّفَرِ أَوِ الرَّهْطِ الَّذِينَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهْوَ عَنْهُمْ رَاضٍ. فَسَمَّى عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدًا وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ وَقَالَ يَشْهَدُكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ -كَهَيْئَةِ التَّعْزِيَةِ لَهُ- فَإِنْ أَصَابَتِ الإِمْرَةُ سَعْدًا فَهْوَ ذَاكَ، وَإِلاَّ فَلْيَسْتَعِنْ بِهِ أَيُّكُمْ مَا أُمِّرَ، فَإِنِّي لَمْ أَعْزِلْهُ عَنْ عَجْزٍ وَلاَ خِيَانَةٍ وَقَالَ أُوصِي الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي بِالْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ أَنْ يَعْرِفَ لَهُمْ حَقَّهُمْ، وَيَحْفَظَ لَهُمْ حُرْمَتَهُمْ، وَأُوصِيهِ بِالأَنْصَارِ خَيْرًا، الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ، أَنْ يُقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَأَنْ يُعْفَى عَنْ مُسِيئِهِمْ، وَأُوصِيهِ بِأَهْلِ الأَمْصَارِ خَيْرًا فَإِنَّهُمْ رِدْءُ الإِسْلاَمِ، وَجُبَاةُ الْمَالِ، وَغَيْظُ الْعَدُوِّ، وَأَنْ لاَ يُؤْخَذَ مِنْهُمْ إِلاَّ فَضْلُهُمْ عَنْ

رِضَاهُمْ، وَأُوصِيهِ بِالأَعْرَابِ خَيْرًا، فَإِنَّهُمْ أَصْلُ الْعَرَبِ وَمَادَّةُ الإِسْلاَمِ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ حَوَاشِى أَمْوَالِهِمْ وَتُرَدَّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، وَأُوصِيهِ بِذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ ﷺ أَنْ يُوفَى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ، وَأَنْ يُقَاتَلَ مِنْ وَرَائِهِمْ، وَلاَ يُكَلَّفُوا إِلاَّ طَاقَتَهُمْ. فَلَمَّا قُبِضَ خَرَجْنَا بِهِ فَانْطَلَقْنَا نَمْشِى فَسَلَّمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. قَالَتْ أَدْخِلُوهُ. فَأُدْخِلَ، فَوُضِعَ هُنَالِكَ مَعَ صَاحِبَيْهِ، فَلَمَّا فُرِغَ مِنْ دَفْنِهِ اجْتَمَعَ هَؤُلاَءِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ إِلَى ثَلاَثَةٍ مِنْكُمْ. فَقَالَ الزُّبَيْرُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِى إِلَى عَلِيٍّ. فَقَالَ طَلْحَةُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِى إِلَى عُثْمَانَ. وَقَالَ سَعْدٌ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِى إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ. فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَيُّكُمَا تَبَرَّأَ مِنْ هَذَا الأَمْرِ فَنَجْعَلُهُ إِلَيْهِ، وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَالإِسْلاَمُ لَيَنْظُرَنَّ أَفْضَلَهُمْ فِى نَفْسِهِ. فَأُسْكِتَ الشَّيْخَانِ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَفَتَجْعَلُونَهُ إِلَىَّ، وَاللَّهُ عَلَىَّ أَنْ لاَ آلُوَ عَنْ أَفْضَلِكُمْ قَالاَ نَعَمْ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَحَدِهِمَا فَقَالَ لَكَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَدَمُ فِى الإِسْلاَمِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَاللَّهُ عَلَيْكَ لَئِنْ أَمَّرْتُكَ لَتَعْدِلَنَّ، وَلَئِنْ أَمَّرْتُ عُثْمَانَ لَتَسْمَعَنَّ وَلَتُطِيعَنَّ. ثُمَّ خَلاَ بِالآخَرِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ قَالَ ارْفَعْ يَدَكَ يَا عُثْمَانُ. فَبَايَعَهُ، فَبَايَعَ لَهُ عَلِيٌّ، وَوَلَجَ أَهْلُ الدَّارِ فَبَايَعُوهُ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قصة البيعة والاتفاق على عثمان بن عفان رضي الله عنه].

«از عمرو بن میمون روایت شده که گفت: عمر بن الخطاب رضی الله عنه را چند روز قبل از اینکه در مدینه مجروح شود رؤیت کردم که بر حذیفه بن یمان و عثمان بن حنیف می‌گفت: کار را چگونه انجام دادید؟ آیا خوف دارید که بر ارض (سرزمینی که عمر، آن دو را برای اخذ خراج و جزیه ارسال کرده بود) خراجی گرفته باشید که در طاقت آن (مردمان آن) نباشد؟ آن دو گفتند: خراجی برای آن‌ها وضع کردیم که در طاقتشان باشد. گفت: آیا بر آن‌ها

خراجی وضع کردید که خارج از طاقتشان باشد؟ آن دو گفتند: خیر. گفت: اگر الله مرا سلامت دارد به بیوه‌های اهل عراق رسیدگی می‌کنم تا به مردی غیر از من احتیاج پیدا نکنند. پس بر عمر چهار روز نگذشت که مجروح شد. من در صف صلات فجر قائم بودم و جز عبدالله بن عباس در آن صبح بین من و عمر فاصله نبود و وقتی بین دو صف عبور می‌کرد می‌گفت: صاف بایستید! و وقتی که بین مصلین خللی نمی‌دید به صلات تکبیر می‌گفت و شاید سوره یوسف یا النحل یا مثل آن‌ها را در رکعت اولی قرائت می‌کرد تا مردم جمع شوند. پس وقتی تکبیر گفت شنیدم که گفت: کشت مرا یا خورد مرا این سگ (ابولؤلؤ مجوسی ملعون). ضربه زننده با خنجر دو سویه حمله کرد و عبور نمی‌کرد إلا اینکه بر چپ و راست ضربه زند که موجب مجروح شدن سیزده نفر شد که هفت نفرشان وفات کردند. وقتی این واقعه را یکی از مسلمین مشاهده کرد برنس (نوعی لباس) خود را بر روی او قرار داد و چون او ترسید که گرفته شود خود را کشت. عمر دست عبد الرحمن بن عوف را گرفت و او را پیش آورد. آن عده که در عقب عمر در صف بودند ماجرا را دیدند ولی نواحی مختلف مسجد درایت نکردند که چه شد غیر از اینکه صوت عمر را دیگر نشنیدند و می‌گفتند: سبحان الله، سبحان الله. عبدالرحمن برای مصلین صلات خفیفه‌ای خواند. وقتی از صلات منصرف شدند گفت: یا ابن عباس! ببین مرا چه کسی کشت. او ساعتی چرخید و بعد آمد و گفت: غلام مغیره. گفت: آن صانع؟ گفت: بله. گفت: الله او را بکشد که من او را به معروف امر کردم. الحمد لله که مرگ من توسط یک مسلمان انجام نگرفت. تو و پدرت دوست داشتید که کفار عجم در مدینه زیاد شوند و عباس مملوک بیشتری از آن‌ها داشت. او گفت: اگر بخواهی آن را انجام می‌دهیم یا اینکه آن‌ها را می‌کشیم. عمر گفت: دروغ گفتی. آیا بعد از اینکه به لسان شما تکلم کردند و به قبله شما صلات خواندند و حج شما را انجام

دادند؟ عمر به بیت خود حمل شد و ما در معیت او رفتیم. گویا که مردم مصیبتی قبل از آن روز ندیده بودند. قائلی می‌گفت: مشکلی نیست و قائلی می‌گفت: بر او خوف دارم. برای او نبیذ (نوعی نوشیدنی قبل از اینکه به خمر تبدیل شود) آورده شد که آن را نوشید ولی از بدنش خارج شد. بعد برای او شیر آوردند که آن را نوشید ولی از جراحتش خارج گردید پس دانستند که او وفات خواهد کرد. بر او داخل شدیم و ناس نیز می‌آمدند و بر او ثنا می‌گفتند. رجل جوانی آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! بشارت بده به بشارتی که الله برای تو داده است از هم صحبتی رسول الله ﷺ و آنچه در اسلام انجام داده‌ای. بعد به خلافت رسیدی و عدالت کردی و بعد از آن نیز شهادت. گفت: دوست دارم که این موارد نه علیه من نه برای من باشد. وقتی آن جوان می‌رفت إزارش به ارض می‌خورد. عمر گفت: آن جوان را بازگردانید. گفت: ای پسر برادر من! ثوبت را بالا ببر که تمیزتر برای ثوب تو باشد و با تقواتر نزد رب تو. یا عبدالله بن عمر! نظاره کن که بر من چقدر دَین است. او محاسبه کرد که هشتاد و شش هزار شد. گفت: این دین از اموال آل عمر ادا شود والا از بنی عدی بن کعب تقاضا کن وإلا از قریش تقاضا کن و بر غیرهم مطرح نکن. نزد ام المؤمنین عائشه برو و بگو: عمر بر تو سلام دارد. نگو امیرالمؤمنین زیرا امروز بر مؤمنین امیر نیستم. به او بگو: عمر بن الخطاب از تو اجازه می‌گیرد که با دو دوستش (رسول الله ﷺ و ابوبکر الصدیق رضی الله عنه) دفن شود. ابن عمر سلام کرد و اجازه گرفت و بعد داخل شد که عائشه را نشسته و گریان یافت. ابن عمر گفت: عمر بن الخطاب بر تو سلام می‌فرستد و اجازه می‌خواهد که در کنار دو دوستش دفن شود. عائشه گفت: آن (مدفن) را برای خود می‌خواستم ولی امروز آن را برای عمر می‌گذارم. وقتی آمد گفتند: این عبدالله بن عمر است که بازگشت. عمر گفت: مرا بلند کنید و مردی برای تکیه دادن به او کمک کرد. گفت: چه

شد؟ گفت: آنچه دوست داشتی یا امیرالمؤمنین! او اجازه داد. گفت: الحمد لله، چیزی برای من اهم از این امر نبود. وقتی مُردم مرا حمل کنید و بعد به او (عایشهﷺ) سلام بده و بگو: عمر بن الخطاب اجازه می‌خواهد (برای دفن) پس اگر اجازه داد مرا داخل کنید و اگر قبول نکرد مرا در مقابر مسلمین دفن نمایید. ام المؤمنین حفصه بهمراه زنانی آمد و وقتی ما او را دیدیم بلند شدیم و او داخل شد و زمانی نزد عمر گریست. بعد رجال اجازه خواسته و داخل شدند که ما صدای گریه از داخل شنیدیم. گفتند: یا امیرالمؤمنین! بر خلافت وصیت کن. گفت: من احدی را برای این امر از این نفرات احق نمی‌بینم. اشخاصی که رسول اللهﷺ وفات کرد در حالی که از آن‌ها راضی بود. پس اسم برد: علی و عثمان و زبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن. او گفت: عبدالله بن عمر شاهد شماست و در این امر (خلافت) برای او چیزی نیست. پس اگر امر خلافت بر سعد (بن ابی وقاص) افتد او بر این امر قادر است و اهل آن است و من او (سعد) را برای عجز یا خیانت عزل نکردم. عمر گفت: خلیفه بعد از خودم را به مهاجرین اولین وصیت می‌کنم که حق آن‌ها را شناسد و حرمتشان را حفظ کند. و او را وصیت می‌کنم به نیکویی با انصار. کسانی که در مدینه سکنی داشتند و ایمان در دل‌های آنان قرار داده شد که اعمال نیک آن‌ها را قبول کند و سیئه آن‌ها را عفو نماید. و او را وصیت می‌کنم به نیکویی با اهل امصار (بلدان اسلامی) که آن‌ها عون و قوت اسلام و جبات مال (اموال مملکت اسلامی از آن‌ها جمع می‌شود) و موجب غیظ عدو هستند و اینکه (برای خراج) از زیادی اموال آن‌ها و با رضایتشان اخذ شود. و او را وصیت می‌کنم به نیکی بر اعراب که آن‌ها اصل عرب و ماده اسلام هستند (بر اسلام جمع و موجب نصرت آن شدند) و اینکه (خراج) از حواشی اموالشان اخذ شود و بر فقرایشان عودت گردد. و او را وصیت می‌کنم به آنان که در ذمه الله تعالی و ذمه رسول اللهﷺ هستند

که بر عهدشان وفا کند و در ورای آن‌ها قتال نماید (از آنان حمایت نماید) و بر آنان تکلیف نکند إلا به مقدار طاقتشان. وقتی عمر وفات یافت او را خارج کردیم و پیاده رفتیم. عبدالله بن عمر سلام کرد و گفت: عمر بن الخطاب اجازه می‌خواهد. عائشه گفت: او را داخل کنید که او را داخل کردیم و در کنار دو دوستش قرار دادیم. وقتی از دفن او فارغ شدیم آن رهط (گروه بین سه تا ده نفر و در اینجا شش نفر) اجتماع کردند. عبدالرحمن گفت: امرتان را بر سه نفر از خودتان قرار دهید. زبیر گفت: امر خود را بر علی قرار می‌دهم (به نفع او رأی می‌دهم). طلحه گفت: امر خود را بر عثمان قرار می‌دهم. سعد گفت: امر خود را بر عبدالرحمن بن عوف قرار می‌دهم. عبدالرحمن گفت: کدامیک از شما دو نفر (علی و عثمان) از این امر دست می‌کشید تا امر تعیین خلیفه را به او بسپاریم تا الله بر او رقیب و اسلام بر او حاکم باشد تا آنکه را افضل بیند انتخاب کند؟ شیخان (عثمان و علی) ساکت ماندند. عبدالرحمن گفت: آیا این امر را بر من قرار می‌دهید تا در انتخاب افضل شما کوتاهی نکنم؟ آن دو گفتند: بلی. پس دست یکی از آن دو (علی) را گرفت و گفت: برای تو قرابت رسول الله ﷺ و قدم در اسلام است. بر الله قسم می‌خوری که اگر تو را امر کردم عدالت کنی و اگر به عثمان امر کردم بشنوی و اطاعت کنی؟ بعد با دیگری (عثمان) نیز خلوت کرد و همین مطالب را به او گفت. وقتی از هر دوی آن‌ها میثاق گرفت گفت: دستت را بلند کن‌ای عثمان. پس با او بیعت کرد و علی نیز با او بیعت کرد و اهل الدار نیز وارد شده و بیعت کردند».

***

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو عَنْ زَيْدٍ هُوَ ابْنُ أَبِي أُنَيْسَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ لَمَّا حُصِرَ عُثْمَانُ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أُذَكِّرُكُمْ

بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ حِينَ انْتَفَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اثْبُتْ حِرَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلاَّ نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ». قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ أُذَكِّرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ: «مَنْ يُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً». وَالنَّاسُ مُجْهَدُونَ مُعْسِرُونَ فَجَهَّزْتُ ذَلِكَ الْجَيْشَ قَالُوا نَعَمْ. ثُمَّ قَالَ أُذَكِّرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ بِئْرَ رُومَةَ لَمْ يَكُنْ يَشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلاَّ بِثَمَنٍ فَابْتَعْتُهَا فَجَعَلْتُهَا لِلْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَابْنِ السَّبِيلِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ وَأَشْيَاءُ عَدَّدَهَا». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ الله].

«از ابی عبدالرحمن السلمی روایت شده که گفت: وقتی عثمان محاصره شده بود بر بام منزلش رفت و گفت: شما را به الله سوگند می‌دهم آیا می‌دانید وقتی که حراء لرزید رسول الله ﷺ فرمودند: ثابت باش‌ای حراء که بر روی تو جز نبی و صدیق و شهید نیست؟ گفتند: بله (می دانیم). گفت: شما را به الله سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که در جیش عسره (جنگ تبوک) رسول الله ﷺ فرمودند: هرکس نفقه‌ای دهد مقبول باشد؟ در حالی که مردم در این جنگ به مشکل افتاده بودند و من این سپاه را تجهیز کردم؟ گفتند: بله. گفت: شما را به الله سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هرکس از چاه رومه آبی می‌نوشید باید قیمت آن را نیز پرداخت می‌کرد که من آن را خریدم و برای غنی و فقیر و ابن السبیل وقف کردم؟ گفتند: بله، می‌دانیم. و به همین ترتیب مواردی دیگر را ذکر کرد».

***

«حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ بِشْرٍ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ لَمَّا أُمِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِبَيْعَةِ الرِّضْوَانِ كَانَ عُثْمَانُ

بْنُ عَفَّانَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ فَبَايَعَ النَّاسَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ عُثْمَانَ فِي حَاجَةِ اللَّهِ وَحَاجَةِ رَسُولِهِ». فَضَرَبَ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الأُخْرَى فَكَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِعُثْمَانَ خَيْرًا مِنْ أَيْدِيهِمْ لأَنْفُسِهِمْ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ الله].

«از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که گفت: وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امر به بیعت رضوان نمودند عثمان بن عفان فرستاده رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به سوی اهل مکه بود. مردم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیعت کردند. ایشان فرمودند: بدرستیکه عثمان در حاجت الله و حاجت رسول او است. پس یک دست خود را به دست دیگر زد. دست رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در این بیعت جایگزین دست عثمان بود».

***

«حَدَّثَنَا أَبُو هِشَامٍ الرِّفَاعِيُّ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ الْيَمَانِ عَنْ شَيْخٍ مِنْ بَنِي زُهْرَةَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي ذُبَابٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ وَرَفِيقِي يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ عُثْمَانُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ الله].

«از طلحه بن عبیدالله روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت: برای هر نبی رفیقی است و رفیق من در جنت عثمان است».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ حَدَّثَنَا السَّكَنُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَيُكْنَى أَبَا مُحَمَّدٍ مَوْلًى لآلِ عُثْمَانَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي هِشَامٍ عَنْ فَرْقَدٍ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ خَبَّابٍ قَالَ شَهِدْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَحُثُّ عَلَى جَيْشِ الْعُسْرَةِ فَقَامَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَيَّ مِائَةُ بَعِيرٍ بِأَحْلاَسِهَا وَأَقْتَابِهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. ثُمَّ حَضَّ عَلَى الْجَيْشِ فَقَامَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَيَّ مِائَتَا بَعِيرٍ بِأَحْلاَسِهَا وَأَقْتَابِهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. ثُمَّ حَضَّ عَلَى الْجَيْشِ فَقَامَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِلَّهِ عَلَيَّ ثَلاَثُمِائَةِ بَعِيرٍ بِأَحْلاَسِهَا وَأَقْتَابِهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَأَنَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْزِلُ عَنِ الْمِنْبَرِ وَهُوَ يَقُولُ: مَا عَلَى عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ مَا عَلَى عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ». [سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ الله].

«از عبدالرحمن بن حباب روایت شده که گفت: شاهد بودم که نبی صلی الله علیه وآله وسلم بر جیش العسرة مؤمنین را به کمک دعوت می‌کرد که عثمان بن عفان بلند شد و گفت: یا رسول الله! من صد شتر با تمام تجهیزات آن فی سبیل الله می‌دهم. بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مؤمنین را بر تجهیز این جیش دعوت کرد. دوباره عثمان بن عفان برخاست و گفت: یا رسول الله! من دویست شتر با همه تجهزات آن فی سبیل الله می‌دهم. مجددا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مسلمین را بر تجهیز جیش دعوت کرد که عثمان بن عفان برخاست و گفت: یا رسول الله! من سیصد شتر با تمام تجهیزات فی سبیل الله می‌دهم. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که از منبر پایین می‌آمد و می‌گفت: بعد از این عثمان هر آنچه انجام دهد ضرری بر او نخواهد زد. بعد از این عثمان هر آنچه انجام دهد ضرری بر او نخواهد زد (یعنی کفاره ذنوب او خواهد بود)».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ وَاقِعٍ الرَّمْلِيُّ حَدَّثَنَا ضَمْرَةُ بْنُ رَبِيعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَوْذَبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ كَثِيرٍ مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ جَاءَ عُثْمَانُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِأَلْفِ دِينَارٍ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ وَاقِعٍ وَكَانَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْ كِتَابِي فِي كُمِّهِ حِينَ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَنَثَرَهَا فِي حِجْرِهِ. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُقَلِّبُهَا فِي حِجْرِهِ وَيَقُولُ: «مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ الْيَوْمِ». مَرَّتَيْنِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ الله].

«از عبدالرحمن بن سمره رضي الله عنه روایت شده که گفت: وقتی نبی در حال تجهیز جیش العسرة بود عثمان با هزار دینار نزد نبی صلی الله علیه و آله وسلم آمد و آن هزار دینار را در حجره پخش کرد. عبدالرحمن گوید: نبی صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که آن دنانیر را در حجره‌اش جمع می‌کرد و می‌گفت: هرچه عثمان از امروز به بعد انجام دهد به او ضرری نخواهد زد. و این را دو مرتبه گفت».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ عَنْ أَبِي الأَشْعَثِ الصَّنْعَانِيِّ أَنَّ خُطَبَاءَ قَامَتْ بِالشَّامِ وَفِيهِمْ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَامَ آخِرُهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُرَّةُ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لَوْلاَ حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا قُمْتُ. وَذَكَرَ الْفِتَنَ فَقَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ فِي ثَوْبٍ فَقَالَ هَذَا يَوْمَئِذٍ عَلَى الْهُدَى فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. قَالَ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَقُلْتُ هَذَا قَالَ نَعَمْ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى

الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ الله].

«از ابی اشعث صنعانی روایت شده که گفت: خطبایی در شام خطبه می‌گفتند و بین آن‌ها رجالی از اصحاب نبی ﷺ بودند. یکی از آن‌ها که مرهٔ بن کعب بود برخاست و گفت: اگر حدیثی از رسول الله ﷺ استماع نمی‌کردم بلند نمی‌شدم. رسول الله ﷺ فتنه‌هایی را ذکر کرد (خبر از فتنه‌هایی داد) و در این حال مردی که خود را در ثوب پیچیده بود عبور نمود. رسول‌الله ﷺ گفت: در روز فتنه این مرد بر هدایت است. به طرف آن مرد رفتم و دیدم که او عثمان بن عفان است. روی او را به سمت رسول الله ﷺ کردم و گفتم: این مرد؟ رسول الله ﷺ گفت: بله».

منظور همان فتنه‌ای است که موجب شهادت عثمان رضي الله عنه شد و رسول الله ﷺ گفته بود که در آن فتنه، عثمان رضي الله عنه بر حق و هدایت است.

***

«حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ حَدَّثَنَا حُجَيْنُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلاَ تَخْلَعْهُ لَهُمْ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ الله].

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: یا عثمان! الله لباسی بر بدن تو خواهد کرد. اگر عده‌ای خواستند که آن را از بدنت بیرون آورند پس آن را بیرون مکن».

منظور لباس خلافت است که عده‌ای در فتنه خواستند که آن را از بدن عثمانﷺ خارج کنند یعنی او را از خلافت عزل نمایند ولی عثمانﷺ تا آخرین لحظه بر خلافت باقی ماند و به شهادت رسید.

***

«حَدّثَنَا أَحْمَدُ بنُ إبْرَاهِيمَ الدّوْرَقِيّ حدثنا الجوهري حدثنا العَلاءُ بنُ عَبْدِ الْجبّارِ العَطّارُ حدثنا الْحَارِثُ بنُ عُمَيرٍ عَن عُبَيْدِ اللّه بنِ عُمَرَ عَن نَافِعٍ عَن ابنِ عُمَرَ قالَ: كُنّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللّه ﷺ حَيّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ». [سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفانﷺ وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللّه].

«از ابن عمرﷺ روایت شده که گفت: ما در زمان رسول اللهﷺ می‌گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان».

یعنی اسم آن‌ها را در کنار هم می‌گفتیم یا اینکه در آن زمان نیز به همین ترتیب از آن‌ها نام می‌بردیم والله أعلم.

***

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الْجَوْهَرِيُّ حَدَّثَنَا شَاذَانُ الأَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ عَنْ سِنَانِ بْنِ هَارُونَ الْبُرْجُمِيِّ عَنْ كُلَيْبِ بْنِ وَائِلٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِﷺ فِتْنَةً فَقَالَ: «يُقْتَلُ فِيهَا هَذَا مَظْلُومًا». لِعُثْمَانَ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفانﷺ وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللّه].

«از ابن عمرﷺ روایت شده که گفت: رسول اللهﷺ فتنه‌ای را ذکر کرد و رو به عثمان بن عفانﷺ نمود و گفت: در آن فتنه این مرد مظلوم کشته می‌شود».

***

«حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْبَغْدَادِيُّ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ زُفَرَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلاَنَ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِجَنَازَةِ رَجُلٍ يُصَلِّ عَلَيْهِ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَأَيْنَاكَ تَرَكْتَ الصَّلاَةَ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَ هَذَا قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ يَبْغَضُ عُثْمَانَ فَأَبْغَضَهُ اللَّهُ». [سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضي‌الله‌عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللهِ].

«از جابر روایت شده که گفت: جنازه‌ای برای نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده شد تا بر او صلات میت خواند ولی نبی بر او صلات نخواند. گفته شد: یا رسول الله! ندیده بودیم که بر احدی خواندن صلات میت را ترک گویی. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: او بر عثمان بغض می‌ورزید پس الله بر او بغض ورزید».

***

«حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ حَدَّثَنَا أَبِي وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ حَدَّثَنِي أَبُو سَهْلَةَ قَالَ قَالَ لِي عُثْمَانُ يَوْمَ الدَّارِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَأَنَا صَابِرٌ عَلَيْهِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ باب في مناقب عثمان بن عفان رضي‌الله‌عنه وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللهِ].

«از ابوسهله روایت شده که گفت: عثمان در یوم الدار به من گفت: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با من عهدی بسته است که من بر آن صابر هستم».

منظور همان عهدی است که تسلیم تقاضای شورشیان نشود. یوم الدار نیز آن روزی است که بیت عثمان رضي‌الله‌عنه در محاصره شورشیان قرار گرفته بود.

***

«حَدَّثَنَا أَبُو مَرْوَانَ، مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَان الْعُثْمَانِيُّ. حَدَّثَنَا أَبِي، عُثْمَان بْنُ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الزِّنَادِ عَنْ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ؛ أَن النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَ

عُثْمَان عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يا عُثْمَان! هَذَا جِبْرِيلُ أَخْبَرَنِي أَن الله قَدْ زَوَّجَكَ أُمَّ كُلْثُومٍ، بِمِثْلِ صَدَاقِ رُقَيَّةَ، عَلَى مِثْلِ صُحْبَتِهَا». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهﷺ باب فَضْلُ عُثْمَانَ ؓ].

«از ابی هریره‌ؓ روایت شده که گفت: نبیﷺ در جلوی باب مسجد با عثمان ملاقات کرد و گفت: یا عثمان! این جبریل است که مرا خبر داده که الله ام کلثوم را بر تو تزویج کرده به مثل صداق رقیه و مثل هم صحبتی با او».

عثمانؓ را به جهت ازدواج با دو دختر رسول اللهﷺ، ذی النورین یعنی صاحب دو نور می‌گویند.

***

«حَدَّثَنَا عَلِيّ بْنُ مُحَمَّدٍ. حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ. حَدَّثَنَا الْفَرَجَ بْنُ فَضَالَةَ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنُ يَزِيْدُ الدِّمَشْقِيِّ، عَنْ النُّعْمَانِ بْنُ بَشِيرٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: «يَا عُثْمَان! أَن وَلاَّكَ اللَّه هَذَا الأَمْرَ يَوْمَاً، فَأَرَادَكَ الْمُنَافِقُونَ أَن تَخْلَعَ قَمِيصَكَ الَّذِي قَمَّصَكَ اللَّه، فَلاَ تَخْلَعْهُ» يَقُولُ ذَلِكَ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ. قَالَ عُثْمَان: فَقُلْتُ لِعَائِشَةَ: مَا مَنَعَكِ أَن تُعْلِمِي النَّاسَ بِهَذَا؟ قَالَتْ: أُنْسِيتُهُ». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهﷺ باب فَضْلُ عُثْمَانَ ؓ].

«از عائشه‌ؓروایت شده که رسول اللهﷺ گفت: یا عثمان! الله تو را روزی بر این امر (خلافت) قرار خواهد داد و منافقین قصد خارج کردن این لباس از بدنت که الله بر تو پوشانده است خواهند داشت پس آن را از بدن خارج مکن. و این قول را سه مرتبه تکرار کرد. عثمان گفت: به عائشه گفتم: چه چیز تو را منع کرد که این را به مردم تعلیم دهی؟ او گفت: آن را فراموش کرده بودم».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالاَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِى خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِى حَازِمٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ فِى مَرَضِهِ: «وَدِدْتُ أَنَّ عِنْدِى بَعْضَ أَصْحَابِى». قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلاَ نَدْعُو لَكَ أَبَا بَكْرٍ فَسَكَتَ قُلْنَا أَلاَ نَدْعُو لَكَ عُمَرَ فَسَكَتَ قُلْنَا أَلاَ نَدْعُو لَكَ عُثْمَانَ قَالَ «نَعَمْ». فَجَاءَ عُثْمَانُ فَخَلاَ بِهِ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُكَلِّمُهُ وَوَجْهُ عُثْمَانَ يَتَغَيَّرُ. قَالَ قَيْسٌ فَحَدَّثَنِي أَبُو سَهْلَةَ مَوْلَى عُثْمَانَ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ قَالَ يَوْمَ الدَّارِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهِدَ إِلَيَّ عَهْدًا وَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْهِ». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللّٰهﷺ باب فَضْلُ عُثْمَانَس].

«از عائشهل روایت شده که گفت: رسول اللهص در مرضش (که از آن وفات کرد) گفت: دوست دارم که بعضی از اصحابم کنارم باشند. گفتیم: یا رسول الله! آیا ابابکر را دعوت کنیم؟ او ساکت ماند. گفتیم: آیا عمر را دعوت کنیم؟ او ساکت ماند. گفتیم: آیا عثمان را دعوت کنیم؟ او گفت: بله. عثمان آمد و با او خلوت کرد. نبیص با او صحبت می‌کرد که صورت عثمان تغییر کرد. ابوسهله مولی عثمان گفت: عثمان بن عفان در یوم الدار (روزی که بیت عثمان در محاصره شورشیان بود) گفت: رسول اللهص با من عهدی بسته است و من به سوی آن می‌روم».

علیرضي الله عنه

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيٍّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ». وَقَالَ عُمَرُ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهْوَ عَنْهُ رَاضٍ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسنرضي الله عنه].

«نبیصلی الله علیه و آله وسلم به علی فرمودند: تو از من هستی و من از تو هستم. و عمر گفت: رسول اللهصلی الله علیه و آله وسلم وفات کردند در حالیکه از علی بن ابی طالب راضی بودند».

***

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ هَذَا فُلاَنٌ -لأَمِيرِ الْمَدِينَةِ- يَدْعُو عَلِيًّا عِنْدَ الْمِنْبَرِ. قَالَ فَيَقُولُ مَاذَا قَالَ يَقُولُ لَهُ أَبُو تُرَابٍ. فَضَحِكَ قَالَ: وَاللَّهِ مَا سَمَّاهُ إِلاَّ النَّبِيُّ ﷺ وَمَا كَانَ لَهُ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ. فَاسْتَطْعَمْتُ الْحَدِيثَ سَهْلاً، وَقُلْتُ يَا أَبَا عَبَّاسٍ كَيْفَ قَالَ دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَى فَاطِمَةَ ثُمَّ خَرَجَ فَاضْطَجَعَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ». قَالَتْ فِي الْمَسْجِدِ. فَخَرَجَ إِلَيْهِ فَوَجَدَ رِدَاءَهُ قَدْ سَقَطَ عَنْ ظَهْرِهِ، وَخَلَصَ التُّرَابُ إِلَى ظَهْرِهِ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ فَيَقُولُ «اجْلِسْ يَا أَبَا تُرَابٍ». مَرَّتَيْنِ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسنرضي الله عنه].

«از ابی حازم (سلمه بن دینار) روایت شده که گفت: رجلی نزد سهل بن

سعد (الساعدی) آمد و گفت: امیر مدینه بر علی بر روی منبر اهانت می‌کند. گفت: چه می‌گوید؟ گفت: به او می‌گوید: ابو تراب. پس خندید و گفت: والله این اسم را کسی بر او ننهاده إلا نبی ﷺ و اسمی نزد علی از این اسم أحب نیست. از سهل خواستم کل حدیث را بگوید و گفتم: یا ابا عباس! این واقعه چگونه بود؟ گفت: علی بر فاطمه داخل شد و بعد خارج گردید و در مسجد اضطجاع کرد. نبی ﷺ به فاطمه گفت: پسرعمویت کجاست؟ او گفت: در مسجد است. نبی به سمت او خارج شد و او را دید در حالی که ردایش از پشتش افتاده و غبارآلود شده است. نبی تراب را از پشت علی می‌تکاند و می‌گفت: بنشین یا ابا تراب! و این را دو مرتبه به او گفت».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ عَنْ زَائِدَةَ عَنْ أَبِي حَصِينٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عُمَرَ، فَسَأَلَهُ عَنْ عُثْمَانَ، فَذَكَرَ عَنْ مَحَاسِنِ عَمَلِهِ، قَالَ لَعَلَّ ذَاكَ يَسُوؤُكَ. قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَأَرْغَمَ اللَّهُ بِأَنْفِكَ. ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ عَلِيٍّ، فَذَكَرَ مَحَاسِنَ عَمَلِهِ قَالَ هُوَ ذَاكَ، بَيْتُهُ أَوْسَطُ بُيُوتِ النَّبِيِّ ﷺ. ثُمَّ قَالَ لَعَلَّ ذَاكَ يَسُوؤُكَ. قَالَ أَجَلْ. قَالَ فَأَرْغَمَ اللَّهُ بِأَنْفِكَ، انْطَلِقْ فَاجْهَدْ عَلَيَّ جَهْدَكَ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسن رضي الله عنه].

«از سعد بن عبیده روایت شده که گفت: رجلی نزد ابن عمر آمد و از عثمان از او سؤال کرد که ابن عمر محاسن عمل عثمان را ذکر کرد و گفت: شاید این گفته‌ها تو را بد می‌آید؟ گفت: بله. ابن عمر گفت: الله بینی تو را بر خاک بمالد. بعد آن مرد از علی سؤال کرد و ابن عمر محاسن عمل او را ذکر کرد و گفت: آن بیت علی است که اوسط و احسن بیوت نسبت به بیت نبی ﷺ است. ابن عمر گفت: شاید این تو را بد می‌آید؟ او گفت: بله. ابن

عمر گفت: الله بینی تو را به خاک بمالد. برو و جهد خود را انجام بده (که من حق را به تو گفتم)».

آن شخص بغض عثمان و علی رضی الله عنهما را بر دل داشت و لهذا از ذکر مناقب و محاسن آن دو ناراحت می‌شد که ابن عمر برای او دعای سوء می‌کند و می‌گوید که هر آنچه خواهی کن که من حقیقت را به تو گفتم. اشاره به بیت علی رضی الله عنه به این جهت بود که ابن عمر به آن مرد بگوید که اگر علی آنطور که تو فکر می‌کنی بود جایگاه خانه‌اش نسبت به بیت نبی صلی الله علیه و آله وسلم چنین نبود.

***

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْحَكَمِ سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيٌّ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلاَمُ شَكَتْ مَا تَلْقَى مِنْ أَثَرِ الرَّحَا، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ سَبْيٌ، فَانْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ، فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا، وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لأَقُومَ فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا». فَقَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: أَلاَ أُعَلِّمُكُمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا تُكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلاَثِينَ، وَتُسَبِّحَا ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ، وَتَحْمَدَا ثَلاَثَةً وَثَلاَثِينَ، فَهْوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسن رضي الله عنه].

«از علی رضی الله عنه روایت شده که گفت: فاطمه رضی الله عنها از آنچه از آسیاب به او می‌رسید شکایت داشت پس نزد نبی صلی الله علیه و آله وسلم رفت تا خادمی طلب کند ولی او را نیافت و به عائشه برخورد و او را از تقاضای خود باخبر کرد. وقتی نبی صلی الله علیه و آله وسلم آمد عائشه او را از آمدن و تقاضای فاطمه مطلع نمود. نبی صلی الله علیه و آله وسلم نزد ما آمد و

خواستیم که مضاجع (رخت خواب) خود را جمع کنیم و آمدم که برخیزم که نبی گفت: بر جای خود بمانید. پس بین ما نشست بطوری که سرمای دو قدمش را بر سینه‌ام حس کردم. نبی گفت: آیا شما را به بهتر از آنچه طلب کرده بودید مطلع نمایم؟ وقتی به مضاجع می‌روید سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله بگویید و این ذکر از خادم برای شما بهتر است».

***

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَيُّوبَ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ عَنْ عَبِيدَةَ عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ اقْضُوا كَمَا كُنْتُمْ تَقْضُونَ، فَإِنِّي أَكْرَهُ الاِخْتِلاَفَ حَتَّى يَكُونَ لِلنَّاسِ جَمَاعَةٌ، أَوْ أَمُوتَ كَمَا مَاتَ أَصْحَابِي. فَكَانَ ابْنُ سِيرِينَ يَرَى أَنَّ عَامَّةَ مَا يُرْوَى عَلَى عَلِيٍّ الْكَذِبُ». [صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسن رضي الله عنه].

«از علی رضی الله عنه روایت شده که گفت: هر آنچه می‌خواهید انجام دهید که من از اختلاف کراهت دارم تا مردم بر جماعت باشند یا اینکه مثل اصحابم بمیرم. ابن سیرین (که در این حدیث از راویان است) گوید: عامه از علی دروغ روایت می‌کنند».

مخاطب این قول علی رضی الله عنه اهل عراق و کسانی هستند که بیع ام الولد یا کنیز بچه دار را حلال می‌دانستند در حالی که عمر فاروق رضی الله عنه از آن نهی کرده و دستور به عتق آن‌ها داده بود و علی رضی الله عنه به مخاطبین خود می‌گوید که: رأی من همان رأی عمر فاروق رضی الله عنه است و می‌خواهم مثل اصحابم که همان خلفای راشدین قبل از او هستند بمیرم. ابن سیرین می‌گوید که: عامه

روایات کذبی از علیﷺ نقل می‌کنند و شاید منظور او از روایات کذبی که به علیﷺ نسبت می‌دهند روایاتی باشد که علیﷺ را مخالف خلفای قبل از خود معرفی می‌کند و شاید هم منظور او تمام روایاتی باشد که به دروغ از علیﷺ نقل شده‌اند والله تعالی أعلم.

***

«حدّثنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى التّمِيمِيّ وَأَبُو جَعْفَرٍ، مُحَمّدُ بْنُ الصّبّاحِ وَعُبَيْدُ اللّه الْقَوَارِيرِيّ وَسُرَيْجُ بْنُ يُونُسَ. كُلّهُمْ عَنْ يُوسُفَ بْنِ الْمَاجِشُونِ (وَاللّفْظُ لاِبْنِ الصّبّاحِ). حَدّثَنَا يُوسُفُ، أَبُو سَلَمَةَ الْمَاجِشُونُ. حَدّثَنَا مُحَمّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيّبِ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهﷺ لِعَلِيَ: أَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى. إِلاّ أَنّهُ لاَ نَبِيّ بَعْدِي». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل عليّ بن أبي طالبﷺ].

«از سعد بن ابی وقاص روایت شده که گفت: رسول اللهﷺ به علی فرمودند: تو نسبت به من به منزله هارون به موسی هستی إلا اینکه بعد از من نبی‌ای نخواهد بود».

***

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ (يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَارِيَّ) عَنْ سُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِﷺ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلاً يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا أَحْبَبْتُ الإِمَارَةَ إِلاَّ يَوْمَئِذٍ (قَالَ) فَتَسَاوَرْتُ لَهَا رَجَاءَ أَنْ أُدْعَى لَهَا (قَالَ) فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا وَقَالَ: «امْشِ وَلاَ تَلْتَفِتْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ». قَالَ فَسَارَ عَلِيٌّ شَيْئًا ثُمَّ وَقَفَ وَلَمْ يَلْتَفِتْ فَصَرَخَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

عَلَى مَاذَا أُقَاتِلُ النَّاسَ قَالَ: «قَاتِلْهُمْ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ مَنَعُوا مِنْكَ دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلاَّ بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابةﷺ، باب من فضائل عليّ بن أبي طالبﷺ].

«از ابی هریرهﷺ روایت شده که گفت: رسول اللهﷺ در روز خیبر فرمودند: پرچم (جنگ) را به کسی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد و الله بوسیله او فتح را نصیب مسلمین گرداند. عمر بن الخطاب گوید: من امارت را به اندازه امارت در آن روز دوست نداشتم (هیچ امارتی برای من خوشایندتر از امارت در آن روز نبود). گوید: آرزو داشتم که من برای آن انتخاب شوم. رسول اللهﷺ، علی بن ابی طالب را خواستند و پرچم را به او دادند و فرمودند: برو و به چیزی التفات مکن تا زمانی که الله فتح را نصیب شما گرداند. پس علی حرکت کرد و بدون اینکه بازگردد از همانجا فریاد زد: یا رسول الله! به چه چیز با مردم قتال کنم و بجنگم؟ ایشان فرمودند: قتال کن تا اینکه بگویند و شهادت دهند: لا إله إلا الله ومحمدا رسول الله. پس وقتی این را گفتند خونها و اموالشان محفوظ است مگر به حق آن، و حسابشان با الله است».

***

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ - وَتَقَارَبَا فِى اللَّفْظِ - قَالاَ حَدَّثَنَا حَاتِمٌ - وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ - عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مِسْمَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِى وَقَّاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِى سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ فَقَالَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُ ثَلاَثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَنْ أَسُبَّهُ لأَنْ تَكُونَ لِى وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ خَلَّفَهُ فِى بَعْضِ مَغَازِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِىٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَّفْتَنِى مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلاَّ أَنَّهُ لاَ نُبُوَّةَ بَعْدِى». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلاً يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». قَالَ فَتَطَاوَلْنَا لَهَا فَقَالَ: «ادْعُوا لِى عَلِيًّا». فَأُتِىَ بِهِ أَرْمَدَ فَبَصَقَ فِى عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: ۶۱]. دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَناً وَحُسَيْناً فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلِى». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل عليّ بن أبي طالب رضي الله عنه].

«از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت شده که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد گفت: چه چیز تو را از سب و توهین به اباتراب منع می‌کند؟ گفت: سه چیز را که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به علی گفت موجب عدم سب من می‌شود زیرا اگر یکی از آنان درباره من گفته شده بود از شتران سرخ (نیکو) برایم بهتر بود. وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی از غزوات (غزوه تبوک) علی را با خود همراه نکرد علی به او گفت: یا رسول الله! آیا مرا با نساء و صبیان باقی می‌گذاری؟ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به او گفت: آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون به موسی باشی؟ إلا اینکه نبوتی بعد از من نیست. و یوم الخیبر از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که گفت: رایت (جنگ) را به رجلی می‌دهم که الله و رسولش را دوست دارد و الله و رسولش نیز او را دوست دارند. ما برای گرفتن آن پرچم تلاش می‌کردیم که گفت: علی را دعوت کنید. علی در حال چشم درد آمد و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از آب دهانش بر چشم علی زد و رایت را به او داد و الله فتح را نصیب او گردانید. و وقتی آیه ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: ۶۱]. نازل شد رسول

اللهﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین را دعوت کرد و گفت: اللهم! این‌ها اهل من هستند».

***

«حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَشُجَاعُ بْنُ مَخْلَدٍ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ عُلَيَّةَ قَالَ زُهَيْرٌ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنِي أَبُو حَيَّانَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ حَيَّانَ قَالَ انْطَلَقْتُ أَنَا وَحُصَيْنُ بْنُ سَبْرَةَ وَعُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حُصَيْنٌ لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسَمِعْتَ حَدِيثَهُ وَغَزَوْتَ مَعَهُ وَصَلَّيْتَ خَلْفَهُ لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا حَدِّثْنَا يَا زَيْدُ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ (قَالَ) يَا ابْنَ أَخِي وَاللَّهِ لَقَدْ كَبِرَتْ سِنِّي وَقَدُمَ عَهْدِي وَنَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا حَدَّثْتُكُمْ فَاقْبَلُوا وَمَا لاَ فَلاَ تُكَلِّفُونِيهِ.

ثُمَّ قَالَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى خُمًّا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَوَعَظَ وَذَكَّرَ ثُمَّ قَالَ «أَمَّا بَعْدُ أَلاَ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبَ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ». فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي». فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلاَءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ قَالَ نَعَمْ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عليّ بن أبي طالب].

«از یزید بن حیان روایت شده که گفت: من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. وقتی نشستیم حصین به او گفت: یا زید! خیر کثیری نصیب تو شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را رؤیت کرده‌ای و حدیث او را استماع نموده‌ای و در معیت او غزوه کرده‌ای و پشت او صلات خوانده‌ای. یا زید! ما را از آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم استماع کرده‌ای حدیث گو. زید گفت: ای پسر برادرم! والله که کبیر السن گشته‌ام و بعضی از آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم استماع کرده بودم را فراموش نموده‌ام. پس آنچه را برای شما حدیث گویم قبول کنید و بر آنچه نگویم مکلف نکنید. بعد گفت: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برای ما در آبی بین مکه و مدینه که به آن خم گویند خطبه خواند و الله را حمد و ثنا کرد و وعظ نمود بعد گفت: اما بعد، ألا أیها الناس! من بشری هستم که قریب الوقوع رسول ربم خواهد آمد و او را اجابت خواهم کرد. من دو ثقل (ثقلین) را در بین شما ترک می‌کنم: اول آندو کتاب الله است که در آن هدایت و نور می‌باشد پس کتاب الله را بگیرید و به آن متمسک شوید. زید گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم درباره کتاب الله به حث و ترغیب پرداخت و بعد گفت: و اهل بیت من. اهل بیت مرا فراموش نکنید. اهل بیت مرا فراموش نکنید. اهل بیت مرا فراموش نکنید. حصین به زید گفت: اهل بیت او کیستند؟ یا زید! آیا نساء او از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: نساء او از اهل بیت او هستند ولی اهل بیت او از کسانی که صدقه بر آنان بعد از او حرام شد. گفت: آن‌ها کیستند؟ زید گفت: آن‌ها آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس هستند. حصین گفت: صدقه بر همه این‌ها حرام است؟ زید گفت: بله».

احتمالا منظور زید بن ارقم رضی الله عنه این است که با وجود اینکه نساء نبی صلی الله علیه و آله وسلم جزء اهل بیت او محسوب می‌شوند ولی شامل اهل بیت او در این حدیث

نیستند. اینکه نساء النبیﷺ جزء اهل بیت او باشند امری است که از آیات صریح قرآن و احادیث نبوی استخراج می‌شود و در حدیث انکاری بر آن مطرح نشده و تأیید نیز شده است ولی شامل شدن قسمتی از اهل بیت در حدیث فوق امری است که در متن حدیث اشاره‌ای به آن نشده است و رسول اللهﷺ بطور کلی اهل بیت خود را ثقل دوم معرفی می‌کند حال چه امهات المؤمنین باشند چه افراد دیگر. زید بن ارقمس برای این استثنای خود دلایلی نیز ارائه می‌دهد که قابل بررسی می‌باشند. از آن دلایل حرام بودن صدقه است که در حدیث فوق ذکر شده است. ولی بررسی مفهوم حدیث مشخص می‌کند که حرام بودن صدقه نمی‌تواند ارتباطی با مفهوم حدیث داشته باشد زیرا آنچه در حدیث مد نظر است شامل معرفی راه صحیح زندگی و تشخیص مفاهیم درست اسلام است و به همین دلیل رسول اللهﷺ هدایت و نور موجود در قرآن را بیان می‌کند. از آنجا که بعد از قرآن، احکام اسلام از احادیث رسول اللهﷺ اخذ می‌شوند و رسول اللهﷺ خود به مفاهیم آیات قرآن أعلم از دیگران بوده‌اند پس می‌توان گفت که اهل بیت رسول اللهﷺ از این جهت حائز اهمیت هستند که ارتباط نزدیکی با رسول اللهﷺ داشته‌اند و اعمال و اقوال او را از نزدیک رؤیت و استماع کرده‌اند. مشخص است که در بین اهل بیت، نساء النبیﷺ جایگاه ویژه‌ای از این بابت داشته‌اند زیرا آنچه آن‌ها رؤیت و استماع کرده‌اند دیگران از آن محروم بودند. حتی دیگر اهل بیت من جمله: فاطمه و حسن و حسینش نیز چنین جایگاهی نداشته‌اند زیرا رسول اللهﷺ دائما نزد همسران خود بوده‌اند و آن‌ها از حضور او بهره می‌برده‌اند. علیس نیز در اسفار رسول اللهﷺ و در بیرون بیت او بسیار در رکاب رسول اللهﷺ بوده است ولی از این نظر می‌توان او را یکی از صحابهش دانست زیرا آنان نیز

معمولا نزد رسول الله ﷺ بودند. لهذا می‌توان گفت که منظور اصلی رسول الله ﷺ از اهل بیت با توجه به مفهوم حدیث بیشتر متوجه امهات المؤمنین بوده است و احادیث نبوی نیز این امر را ثابت می‌کنند. زید بن ارقم رضي الله عنه در حدیثی دیگر دلیل این نظر خود را چنین بیان می‌کند که همسران یک مرد ممکن است دائمی نباشند و طلاق داده شوند. این دلیل درباره امهات المؤمنین صدق نمی‌کند زیرا رسول الله ﷺ آن‌ها را طلاق نداد. با این وجود حتی اگر آن‌ها را طلاق می‌داد طبق مفهوم حدیث نمی‌شد آن‌ها را از مصداق حدیث حذف کرد زیرا آن‌ها در آن وقت که همسر رسول الله ﷺ بوده‌اند اقوال و اعمال رسول الله ﷺ را رؤیت و استماع کرده‌اند. با این حال در مورد اهل بیت رضي الله عنهم اختلافاتی وجود دارد و طبق نظر زید بن ارقم رضي الله عنه می‌توان گفت که اهل بیت بعد از بنی امیه به حکومت مملکت اسلامی رسیدند زیرا طبق رأی او بنی عباس از اهل بیت هستند و منظور از حدیث ثقلین نیز می‌باشند والله أعلم.

***

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ (يَعْنِي ابْنَ أَبِي حَازِمٍ) عَنْ أَبِي حَازِمٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ اسْتُعْمِلَ عَلَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ (قَالَ) فَدَعَا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْتِمَ عَلِيًّا (قَالَ) فَأَبَى سَهْلٌ فَقَالَ لَهُ أَمَّا إِذْ أَبَيْتَ فَقُلْ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا التُّرَابِ. فَقَالَ سَهْلٌ مَا كَانَ لِعَلِيٍّ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَبِي التُّرَابِ وَإِنْ كَانَ لَيَفْرَحُ إِذَا دُعِيَ بِهَا. فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنَا عَنْ قِصَّتِهِ لِمَ سُمِّيَ أَبَا تُرَابٍ قَالَ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ». فَقَالَتْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ فَغَاضَبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ». فَجَاءَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ. فَجَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ فَأَصَابَهُ تُرَابٌ

فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: قُمْ أَبَا التُّرَابِ قُمْ أَبَا التُّرَابِ». [صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل عليّ بن أبي طالب رضي الله عنه].

«از ابی حازم از سهل بن سعد روایت شده که گفت: بر مدینه رجلی از آل مروان قرار داده شد. او سهل بن سعد را دعوت کرد و امر کرد تا علی را شتم دهد و توهین نماید. ولی سعد إبا کرد. او گفت: حال که ابا می‌کنی پس بگو: الله ابا تراب را لعنت کرد. سهل گفت: برای علی اسمی احب از ابی تراب نیست و او خوشحال می‌گردد وقتی که با آن اسم خوانده می‌شود. به سهل گفت: از قصه او ما را باخبر کن که چرا ابا تراب اسم نهاده شد. گفت: رسول الله ﷺ به بیت فاطمه آمد و علی را در بیت نیافت و گفت: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه گفت: بین من و او نزاعی درگرفت و موجب غضب من شد و خارج گردید. رسول الله ﷺ به شخصی گفت: ببین علی کجاست؟ او بازگشت و گفت: یا رسول الله! او در مسجد خوابیده است. رسول الله ﷺ به مسجد آمد. علی مضطجع بود در حالی که ردایش افتاده و بر او تراب نشسته بود. رسول الله ﷺ خاک را از روی او می‌تکاند و می‌گفت: برخیز یا اباتراب! برخیز یا اباتراب!».

***

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ الضُّبَعِيُّ عَنْ يَزِيدَ الرِّشْكِ عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَيْشًا وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَمَضَى فِي السَّرِيَّةِ فَأَصَابَ جَارِيَةً فَأَنْكَرُوا عَلَيْهِ وَتَعَاقَدَ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: إِذَا لَقِينَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرْنَاهُ بِمَا صَنَعَ عَلِيٌّ وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِذَا رَجَعُوا مِنَ السَّفَرِ بَدَءُوا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمُوا

عَلَيْهِ ثُمَّ انْصَرَفُوا إِلَى رِحَالِهِمْ فَلَمَّا قَدِمَتِ السَّرِيَّةُ سَلَّمُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَامَ أَحَدُ الأَرْبَعَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ تَرَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَنَعَ كَذَا وَكَذَا. فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَامَ الثَّانِي فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ الثَّالِثُ فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ قَامَ الرَّابِعُ فَقَالَ مِثْلَ مَا قَالُوا فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْغَضَبُ يُعْرَفُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي». [سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از عمران بن حصین روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جیشی را مبعوث کرده و علی بن ابی طالب را امیر آن‌ها قرار داد. علی در سریه‌ای از جیش بود که بر جاریه‌ای (کنیزی) قرار گرفت (با او جماع کرد) و آن‌ها بر علی خرده گرفتند. چهار نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عهد بستند و گفتند که اگر با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ملاقات کردیم او را به آنچه علی انجام داده مطلع می‌کنیم. مسلمین وقتی از سفر باز می‌گشتند ابتدا خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رسیده و به او سلام می‌کردند و بعد به بیوت و منازل خود باز می‌گشتند. وقتی آن سریه بازگشت بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم سلام کردند. یکی از آن چهار نفر بلند شد و گفت: یا رسول الله! علی بن ابی طالب چنین و چنان کرد. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از او اعراض کرد. نفر دوم بلند شد و مثل آنچه اولی گفته بود گفت و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از او نیز اعراض کرد. نفر سوم نیز بلند شد و همان را گفت و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اعراض کرد. نفر چهارم نیز همان قول را گفت و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که غضب در چهره‌اش مشخص بود رو به او کرد و گفت: از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ علی

از من و من از او هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است».

احتمالا آن چهار صحابی فکر می‌کردند که که آن کنیز باید زمان استبراء را می‌گذراند ولی استدلال علیﷺ این بود که این کنیز بکر و نابالغ است و می‌توان در همان زمان با او جماع کرد. شاید هم به رعایت امانت در غنیمت توسط علیﷺ شک برده بودند و معتقد بودند که نباید علیﷺ آن کنیز را مال خود می‌کرد. اینکه رسول اللهﷺ می‌گوید: «علی از من و من از علی‌ام» نشان می‌دهد که عمل علی ﷺ مورد تأیید رسول اللهﷺ بوده است و رسول اللهﷺ هرجا عمل صحیحی می‌دید عامل آن عمل را از خود می‌دانست بطوریکه درباره یکی از اصحابش بنام جلیبیبﷺ گفت که: او از من و من از اویم و درباره اشعریین نیز این جمله را بکار برد و این نشان از صحت عمل علیﷺ دارد. رسول اللهﷺ با گفتن اینکه علیﷺ ولی مؤمنین است آن اصحاب را از اعتراض به او نهی می‌کند و ولایت در اینجا ضد عداوت است و شامل قبل و بعد از وفات رسول اللهﷺ می‌شود همانطور که در احادیث دیگر بدون عبارت «من بعدی» آمده است والله أعلم.

***

«حدثنا مُحَمّدُ بنُ بَشّارٍ، حدثنا مُحَمّدُ بنُ جَعْفَرٍ، حدثنا شُعْبَةُ عَن سَلَمَةَ بنِ كُهَيْلٍ قالَ: سَمِعْتُ أبَا الطّفَيْلِ يُحَدّثُ عَن أبي سَرِيحَةَ أَوْ زَيْدِ بنِ أَرْقَمَ شَكّ شُعْبَةُ عَن النبيّ ﷺ قالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاَهُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالبﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از ابی سرحه یا زید بن ارقم روایت شده که رسول اللهﷺ گفت: هرکس من مولای او هستم پس علی مولای اوست».

***

«حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ زِيَادُ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو عَتَّابٍ سَهْلُ بْنُ حَمَّادٍ حَدَّثَنَا الْمُخْتَارُ بْنُ نَافِعٍ حَدَّثَنَا أَبُو حَيَّانَ التَّيْمِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ زَوَّجَنِي ابْنَتَهُ وَحَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهِجْرَةِ وَأَعْتَقَ بِلاَلاً مِنْ مَالِهِ رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ يَقُولُ الْحَقَّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا تَرَكَهُ الْحَقُّ وَمَالَهُ صَدِيقٌ رَحِمَ اللَّهُ عُثْمَانَ تَسْتَحْيِيهِ الْمَلاَئِكَةُ رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از علی رضي الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: الله ابابکر را رحمت کند که دخترش را به من داد و مرا تا دار الهجرت (مدینه) حمل نمود (با مرکب‌هایی که برای سفر مهیا کرد) و بلال را با مالش آزاد ساخت. الله عمر را رحمت کند که حق می‌گوید هر چند که تلخ باشد و قول حق برای او دوستی باقی نگذاشت. الله عثمان را رحمت کند که ملائکه از او حیا می‌کنند. الله علی را رحمت کند. اللهم! حق را هرجا که علی هست بر او دایر قرار بده».

***

«حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ شَرِيكٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِالرَّحَبَةِ قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْحُدَيْبِيَةِ خَرَجَ إِلَيْنَا نَاسٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِيهِمْ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو وَأُنَاسٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْمُشْرِكِينَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَ إِلَيْكَ نَاسٌ مِنْ أَبْنَائِنَا وَإِخْوَانِنَا وَأَرِقَّائِنَا وَلَيْسَ لَهُمْ فِقْهٌ فِي الدِّينِ وَإِنَّمَا خَرَجُوا فِرَارًا مِنْ أَمْوَالِنَا وَضِيَاعِنَا فَارْدُدْهُمْ إِلَيْنَا. «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِقْهٌ فِي الدِّينِ سَنُفَقِّهُهُمْ». فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ لَتَنْتَهُنَّ أَوْ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ

عَلَيْكُمْ مَنْ يَضْرِبُ رِقَابَكُمْ بِالسَّيْفِ عَلَى الدِّينِ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى الإِيمَانِ». قَالُوا: مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَالَ عُمَرُ مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «هُوَ خَاصِفُ النَّعْلِ». وَكَانَ أَعْطَى عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا عَلِيٌّ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده که در کوفه گفت: روز حدیبیه عده‌ای از مشرکین به سمت ما خارج شدند که بین آن‌ها سهیل بن عمرو و عده‌ای از رؤسای مشرکین بودند و گفتند: یا رسول الله! عده‌ای از ابناء و اخوان و غلامان ما بسوی تو آمدند و فقهی در دین ندارند و برای فرار از اموال و زمین‌های ما خارج شده‌اند. آن‌ها را به ما بازگردان که اگر فقهی در دین ندارند ما به آن‌ها تفهیم کنیم. نبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت: یا معشر قریش! یا تمام می‌کنید (این رفتار خود را) یا الله بر شما کسی را مبعوث می‌کند که گردنهایتان را با شمشیر برای دین خواهد زد که الله قلوب آن‌ها را (عده‌ای که از مشرکین فرار کرده بودند) امتحان کرده است. گفتند: یا رسول الله! آن شخص کیست؟ ابوبکر گفت: یا رسول الله! او کیست؟ عمر گفت: یا رسول الله! او کیست؟ گفت: کسی که کفش را تعمیر می‌کند و کفش‌هایش را برای تعمیر به علی داد. بعد علی (در کوفه) رو به ما کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت: هرکس که عامدانه بر من کذب بندد مقعدش در نار باشد».

***

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ إِنَّا كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعْشَرَ الأَنْصَارِ بِبُغْضِهِمْ عَلِيَّ

بْنَ أَبِي طَالِبٍ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از ابی سعید خدری رضي الله عنه روایت شده که گفت: ما معشر انصار، منافقین را از بغضشان بر علی بن ابی طالب می‌شناختیم».

***

«حَدّثَنَا وَاصِلُ بنُ عَبْدِ الأعْلَى حدثنا مُحَمّدُ بنُ فُضَيْلٍ عَن عَبْدِ اللّهِ بنِ عَبْدِ الرّحْمَنِ أَبِي النَصْر عَن المُسَاوِرِ الْحِمْيَرِيّ عَن أُمّهِ قالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى أُمّ سَلَمَة فَسَمِعْتُهَا تَقُولُ: كانَ رَسُولُ اللّه ﷺ يَقُولُ: لا يُحِبّ عَلِيّا مُنَافِقٌ، وَلا يُبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از ام سلمه رضي الله عنها روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: علی را منافق دوست نمی‌دارد و مؤمن به او بغض نمی‌ورزد».

***

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ ابْنُ بِنْتِ السُّدِّيِّ حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي رَبِيعَةَ عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِى بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِى أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ». قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهِمْ لَنَا. قَالَ عَلِيٌّ مِنْهُمْ يَقُولُ ذَلِكَ ثَلاَثًا وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَسَلْمَانُ أَمَرَنِى بِحُبِّهِمْ وَأَخْبَرَنِى أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از بریده بن حصیب روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: الله مرا امر

کرده که چهار نفر را دوست بدارم و الله نیز آن‌ها را دوست دارد. گفته شد: یا رسول الله! اسم‌های آن‌ها را برای ما بگو. گفت: علی از آن‌هاست و آن را سه مرتبه تکرار کرد. و ابوذر و مقداد و سلمان. الله امر کرده که آن‌ها را دوست بدارم و الله نیز آن‌ها را دوست دارد».

***

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ حُبْشِيِّ بْنِ جُنَادَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلاَ يُؤَدِّي عَنِّي إِلاَّ أَنَا أَوْ عَلِيٌّ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللهﷺ باب مناقب علي بن أبيطالبرضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از حبشی بن جناده روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: علی از من و من از علی‌ام و ادا نخواهد کرد (عهدی را) از جانب من إلا خودم یا علی».

***

«حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى الْقَطَّانُ الْبَغْدَادِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ قَادِمٍ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ صَالِحِ بْنِ حَيٍّ عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ التَّيْمِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ آخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَجَاءَ عَلِيٌّ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ آخَيْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَلَمْ تُؤَاخِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحَدٍ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالبرضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ بین اصحابش اخوت برقرار کرد. علی با چشمانی اشک آلود آمد و گفت: یا رسول الله! بین اصحابت اخوت برقرار کردی ولی مرا با کسی برادر نکردی. رسول الله ﷺ

گفت: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی».

***

«حَدّثَنَا سُفْيَانُ بنُ وَكِيعٍ حدثنا عُبَيْدُ اللّه بنُ مُوسَى عَن عِيَسَى بنِ عُمَرَ عَن السّدّيّ عَن أنَسِ بنِ مالِكٍ قالَ: كَانَ عِنْدَ النّبِيّ ﷺ طَيْرٌ فقالَ اللّهُمّ ائْتَنِي بِأَحَبّ خَلْقِكَ إلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِي هَذَا الطّيْرَ فَجَاءَ عَلِيٌّ فأكَلَ مَعَهُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالبﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أبُو تُرَابٍ وَأبُو الْحَسَنِ].

«از انس بن مالکﷺ روایت شده که گفت: پرنده‌ای نزد رسول الله ﷺ بود. گفت: اللهم! محبوب‌ترین خلق تو بیاید تا با من این مرغ را بخورد. علی آمد و با او خورد».

***

«حَدّثَنَا خَلادُ بنُ أَسْلَمَ البَغْدَادِيّ حدثنا النّضْرُ بنُ شُمَيْلٍ أخبرنا عَوْفٌ عَن عبْدِ اللّه بنِ عَمْرِو بنِ هِنْدٍ الْجَمَلِيّ قالَ: قالَ عَلِيٌّ كُنْتُ إذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللّه ﷺ أَعْطَانِي وَإِذَا سَكَتّ ابْتَدَأَنِي». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالبﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أبُو تُرَابٍ وَأبُو الْحَسَنِ].

«از علیﷺ روایت شده که گفت: وقتی از رسول الله ﷺ سؤال می‌کردم جواب می‌داد و وقتی ساکت می‌ماندم او شروع می‌کرد».

***

«حَدّثَنَا إِسماعيلُ بنُ مُوسَى أخبرنا مُحَمّدُ بنُ عُمَرَ بنِ الرّومِيّ حدثنا شَرِيكٌ عَن سَلَمَةَ بنِ كُهَيْلٍ عَن سُوَيْدِ بنِ غَفلَةَ عَن الصّنَابِحِيّ عَن عَلِيٍّ قالَ: قالَ رَسُولُ

اللّهِ ﷺ: أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از علی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من دار الحکمت هستم و علی باب آن است».

***

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي زِيَادٍ حَدَّثَنَا الأَحْوَصُ بْنُ الْجَوَّابِ أَبُو الْجَوَّابِ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ جَيْشَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَى أَحَدِهِمَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى الآخَرِ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَقَالَ: «إِذَا كَانَ الْقِتَالُ فَعَلِيٌّ». قَالَ: فَافْتَتَحَ عَلِيٌّ حِصْنًا فَأَخَذَ مِنْهُ جَارِيَةً فَكَتَبَ مَعِي خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَشِي بِهِ فَقَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَرَأَ الْكِتَابَ فَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ ثُمَّ قَالَ: «مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». قَالَ قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ وَإِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ. فَسَكَتَ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از براء بن عازب رضی الله عنه روایت شده که گفت: نبی صلی الله علیه و آله و سلم دو جیش را یکی به امارت علی بن ابی طالب و دیگری به امارت خالد بن ولید مبعوث کرد و گفت: اگر قتال صورت گرفت علی امیر باشد. علی حصنی را فتح کرد و جاریه‌ای از آن گرفت (کنیزی را مال خود کرد). خالد به نبی صلی الله علیه و آله و سلم نوشت و از علی شکایت کرد. براء گوید: نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و او کتاب (نامه) را خواند و رنگش تغییر کرد و گفت: بر مردی که الله و رسولش را دوست دارد و الله و رسولش او را

دوست دارند چه می‌بینی؟ براء گوید: گفتم: اعوذ بالله از غضب الله و از غضب رسولش. من فقط رسولی هستم پس رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ساکت شد».

***

«حَدّثَنَا عَلِيّ بنُ المُنْذِرِ الكُوفِيّ أخبرنا محمّدُ بنُ فُضَيْل، عَن الأَجْلَحِ، عَن أَبي الزّبَيْرِ عَن جابِرٍ قالَ: دَعا رَسُولُ اللّه صلی‌الله‌علیه‌وسلم عَلِيّاً يَوْمَ الطّائِفِ فانْتَجَاهُ فقالَ النّاسُ: لَقَدْ طَالَ نَجْوَاهُ مَعَ ابنِ عَمّهِ فقالَ رَسُولُ اللّه صلی‌الله‌علیه‌وسلم: ما انْتَجَيْتُهُ وَلَكِنّ اللّه انْتَجَاهُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی‌الله‌عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از جابر رضی‌الله‌عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روزی در طائف علی را دعوت کرد و با او نجوی نمود. مردم گفتند نجوای او با پسر عمویش طولانی شد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: من با او نجوی نکردم ولکن الله با او نجوی کرد».

***

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِى حَفْصَةَ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم: لِعَلِيٍّ «يَا عَلِيُّ لاَ يَحِلُّ لأَحَدٍ أَنْ يُجْنِبَ فِى هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرِى وَغَيْرَكَ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم باب مناقب علي بن أبي طالب رضی‌الله‌عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از ابی سعید رضی‌الله‌عنه روایت شده که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: یا علی! بر احدی حلال نیست که در حال جنابت از این مسجد (مسجد النبی) عبور کند غیر از من و تو».

***

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَابِسٍ عَنْ مُسْلِمٍ الْمُلَائِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الاِثْنَيْنِ وَصَلَّى عَلِيٌّ يَوْمَ الثُّلاَثَاءِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که گفت: نبی صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه مبعوث شد (برسالت) و او و على روز سه شنبه صلات خواندند».

***

«حَدّثَنَا مُحَمّدُ بنَ حُمَيْدٍ الرّازِيّ حدثنا إِبْرَاهيمُ بنُ المخْتَارِ عَن شعْبَةَ عَن أَبي بَلْجٍ عَن عَمْرِو بنِ مَيْمُونٍ عَن ابنِ عبّاسٍ: أَن النّبيّ ﷺ أَمَرَ بِسَدّ الأَبْوَابِ إِلاّ بابَ عَلِيٍّ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: نبی صلی الله علیه وآله وسلم امر به سد ابواب (مسجد) کرد إلا باب على».

ممکن است در برهه‌ای از زمان چنین بوده باشد ولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمرش که خبر از وفات خود داد به سد ابواب امر کرد إلا باب ابوبکر الصدیق رضی الله عنه. این نشان می‌دهد که در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بابی بر مسجد النبی باز نمی‌شد إلا باب خانه ابوبکر الصدیق رضی الله عنه والله أعلم.

***

«حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَخْبَرَنِي أَخِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ

بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ بِيَدِ حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده که گفت: نبی صلی الله علیه وآله وسلم دست حسن و حسین را گرفت و گفت: هرکس مرا و این دو را و پدر و مادر این دو را دوست بدارد همراه من و در درجه من در یوم القیامه باشد».

***

«حَدّثَنَا مُحمدُ بنُ حُمَيْدٍ حدثنا إبْرَاهِيمُ بنُ المُخْتَارِ عَن شعْبَةَ عَن أَبي بَلْجٍ عَن عَمْرِو بنِ مَيْمُونٍ عَن ابنِ عبّاسٍ قالَ: أَوّلُ مَنْ صَلّى عَلِيّ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: اولین شخصی که صلات خواند علی بود».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالاَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ قَالَ سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ عَلِيٌّ. قَالَ عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لإِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ فَأَنْكَرَهُ وَقَالَ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ، باب مناقب علي

بن أبي طالب‌ ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از زید بن ارقم روایت شده که گفت: اولین شخصی که اسلام آورد علی بود. عمرو بن مره (از راویان این حدیث) گوید: این را به ابراهیم نخعی ذکر کردم ولی او انکار کرد و گفت: اولین شخصی که اسلام آورد ابوبکر صدیق بود».

***

«حَدّثَنَا عِيسى بنُ عُثْمانَ ابنِ أخِي يَحْيَى بنِ عِيسَى الرّمْلِيّ حدثنا عِيسَى الرّمْلِيّ عَن الأعْمَشِ عَن عَدِيّ بنِ ثابِتٍ عَن زِرّ بنِ حُبَيْشٍ عَن عَلِيٍّ قالَ: لَقَدْ عَهِدَ إلِيّ النّبِيّ ﷺ النبيَّ الأُمّيَّ أنّهُ لاَ يُحِبُّكَ إلاّ مُؤْمِنٌ وَلاَ يُبْغِضُكَ إلاّ مُنَافِقٌ». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب‌ ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از علی ﷺ روایت شده که گفت: نبی امّی ﷺ بر من عهد کرده که تو را دوست نمی‌دارد إلا مؤمن و به تو بغض نمی‌ورزد إلا منافق».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَيَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا أَخْبَرَنَا أَبُو عَاصِمٍ عَنْ أَبِي الْجَرَّاحِ حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ صُبْحٍ قَالَ حَدَّثَتْنِي أُمُّ شَرَاحِيلَ قَالَتْ حَدَّثَتْنِي أُمُّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ جَيْشًا فِيهِمْ عَلِيٌّ. قَالَتْ فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ لاَ تُمِتْنِي حَتَّى تُرِيَنِي عَلِيًّا». [سنن الترمذي لـمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الـمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ باب مناقب علي بن أبي طالب‌ ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ].

«از ام عطیه روایت شده که گفت: نبی ﷺ جیشی را مبعوث کرد که

بین آن‌ها علی بود. شنیدم که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حالی که دستانش را بلند کرده بود می‌گفت: اللهم! مرا نمیران تا علی را ببینم».

***

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَخبَرَنِى حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ عَنْ عَدِىِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ أَقْبَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم فِى حَجَّتِهِ الَّتِى حَجَّ فَنَزَلَ فِى الطَّرِيقِ فَأَمَرَ الصَّلاَةَ جَامِعَةً فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ فَقَالَ: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». قَالُوا: بَلَى. قَالَ: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ». قَالُوا: بَلَى. قَالَ: فَهَذَا وَلِىُّ مَنْ أَنَا مَوْلاَهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهَّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم باب فَضْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی‌الله‌عنه].

«از براء بن عازب رضی‌الله‌عنه روایت شده که گفت: در حجۀ الوداع در معیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودیم که در طریقی فرود آمد و به صلات جامعه امر کرد و دست علی را گرفت و گفت: آیا من أولی به مؤمنین از انفسشان نیستم؟ گفتند: بلی. گفت: آیا من أولی به هر مؤمنی از نفس خودش نیستم؟ گفتند: بلی. گفت: پس این ولی هر آنکه من مولای اویم است. اللهم! دوست بدار آنکس که او را دوست بدارد. اللهم! دشمن بدار آنکس که او را دشمنی کند».

***

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الوَاسِطِيُّ. حَدَّثَنَا المُعَلَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ. حَدَّثَنَا ابْن أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْن عُمَر، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم: «الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا». [سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللهَّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم باب فَضْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی‌الله‌عنه].

«از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت: حسن و حسین دو سید شباب اهل جنت هستند و پدرشان بهتر از آن دو است».

***